

ابراهیم در کرخه، عباس در راین | سقوط صنعا | اگر تحریم بانک مرکزی لغو شود...

پنجره

۵۰۰۰ تومان

هفته نامه خبری-تحلیلی

سال ششم - شماره ۲۱۲ - شنبه ۵ مهر ماه ۹۳ - ۱۰۰ صفحه

W W W . P A N J E R E H W E E K L Y . I R

بررسی روایت تاریخی آیت الله هاشمی مبنی بر عدم فعالیت انقلابی آیت الله مصباح

دیروز و امروز فردا

با حضور: سید حمید روحانی ■ غلامعلی رجایی ■ عباس سلیمی نمین ■ رضا صنعتی

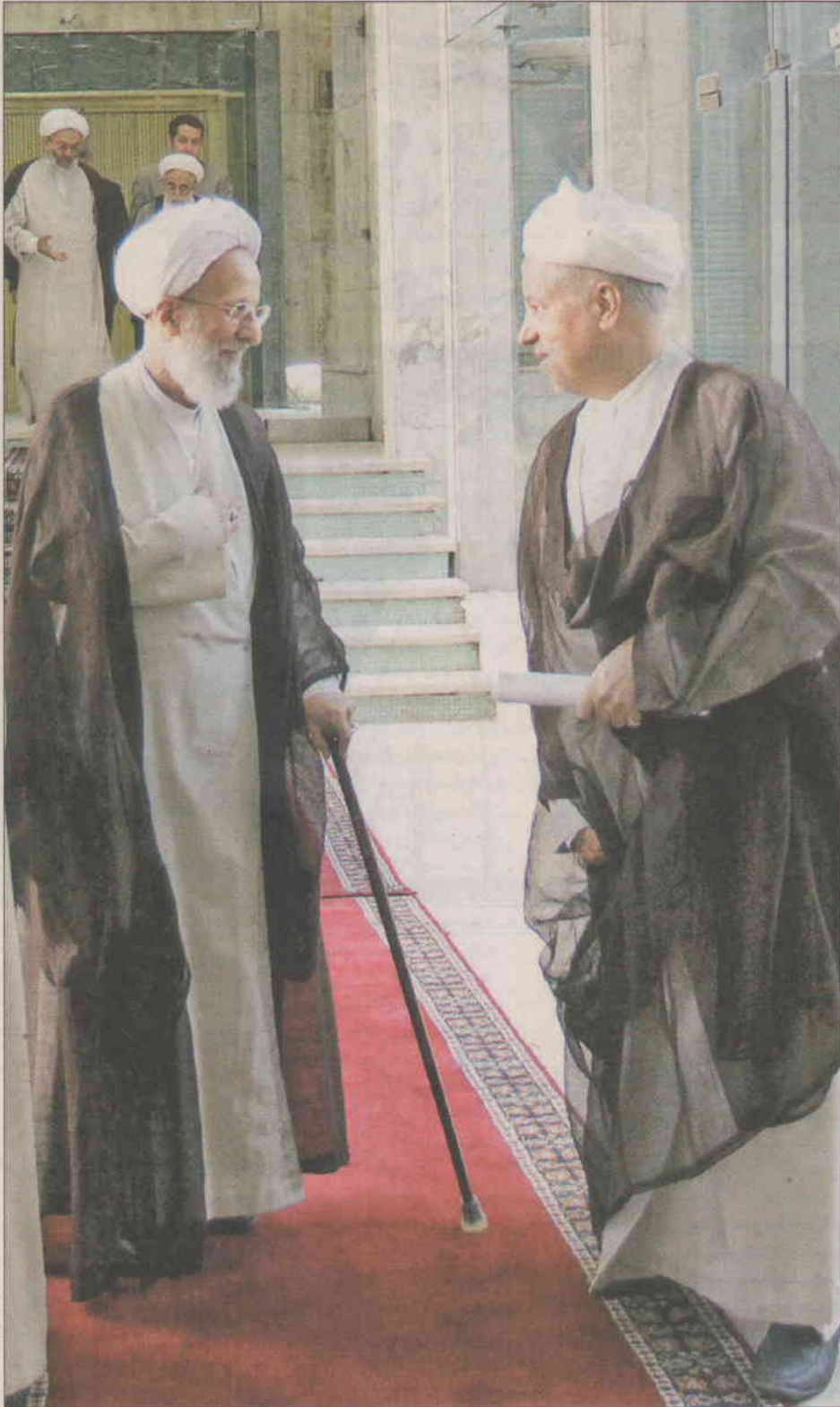


۱۶ صفحه پنجره ملیت

- با همراهی:
- رضا داوری اردکانی ■ قادر فاضلی
 - جواد محدثی ■ ناصر هاشمی زاده
 - سید شمس الدین خارقانی
 - جلال بسمیعی ■ مسعود اسداللهی
 - سیدعلی طباطبایی ■ صباح زنگنه
 - علی بیگدلی ■ محمدحسین داجمیر
 - مرتضی موسوی خلیجالی
 - فرید ضیاء المالکی ■ سید محمد روحانی



1485000-087485



عکس: محمد کاظم پور

هاشمی دیروز علیه مصباح امروز

آنچه بین آیت‌الله مصباح و آیت‌الله هاشمی گذشت

کاری با درست و غلط، راست و دروغش ندارم. آیندگان، یعنی آنهایی که ۲۰۰ سال بعد خاطرات گذشتگان را می‌خوانند، یکی از منابع اصلی و احتمالا معتبر آن‌ها روزنوشت‌های آیت‌الله هاشمی است. روزنوشت‌هایی که هرچند به برخی از آن‌ها به دید تردید نگاه می‌شود، اما باید قبول کرد که هاشمی تنها فردی است که اینقدر منظم روزنوشت دارد و بعدها مورد استناد قرار می‌گیرد. هاشمی در کتاب‌های خود از بیان بسیاری از وقایعی که تابو بودند ابایی ندارد. از مسائل روزمره خانوادگی و شخصی خویش هم در آن‌ها آورده است تا باورپذیرتر باشند. هیچ ابایی ندارد که بنویسد عاشورا به مسافرت رفته است و... اما در چند سال اخیر خاطرات آقای هاشمی تبدیل به سبک و ژانری در ادبیات سیاسی شده است. علت این مسئله تضاد بیانات و خاطرات آقای هاشمی با بدیهیات ذهن مردم است. مثلا آنجایی که از حذف شعاع مرگ بر آمریکا توسط امام می‌گوید برای هیچ فردی با حداقل شناخت از حضرت امام پذیرفتنی نیست. در ماجرای اخیر، تیغ این خاطرات بر بدن آیت‌الله مصباح نشست تا مبارزات انقلابی وی را زیر سؤال ببرد و از آن فراتر از قهر ۱۰ ساله رهبری با وی بنویسد پاسخ‌های آقای مصباح به خاطراتی که اسمی از او در آن برده نشد و شهادت‌های برخی مبارزین و مورخین در نفی و اثبات این ماجرا مسئله را قدری پیچیده‌تر کرد.

محمد مهران

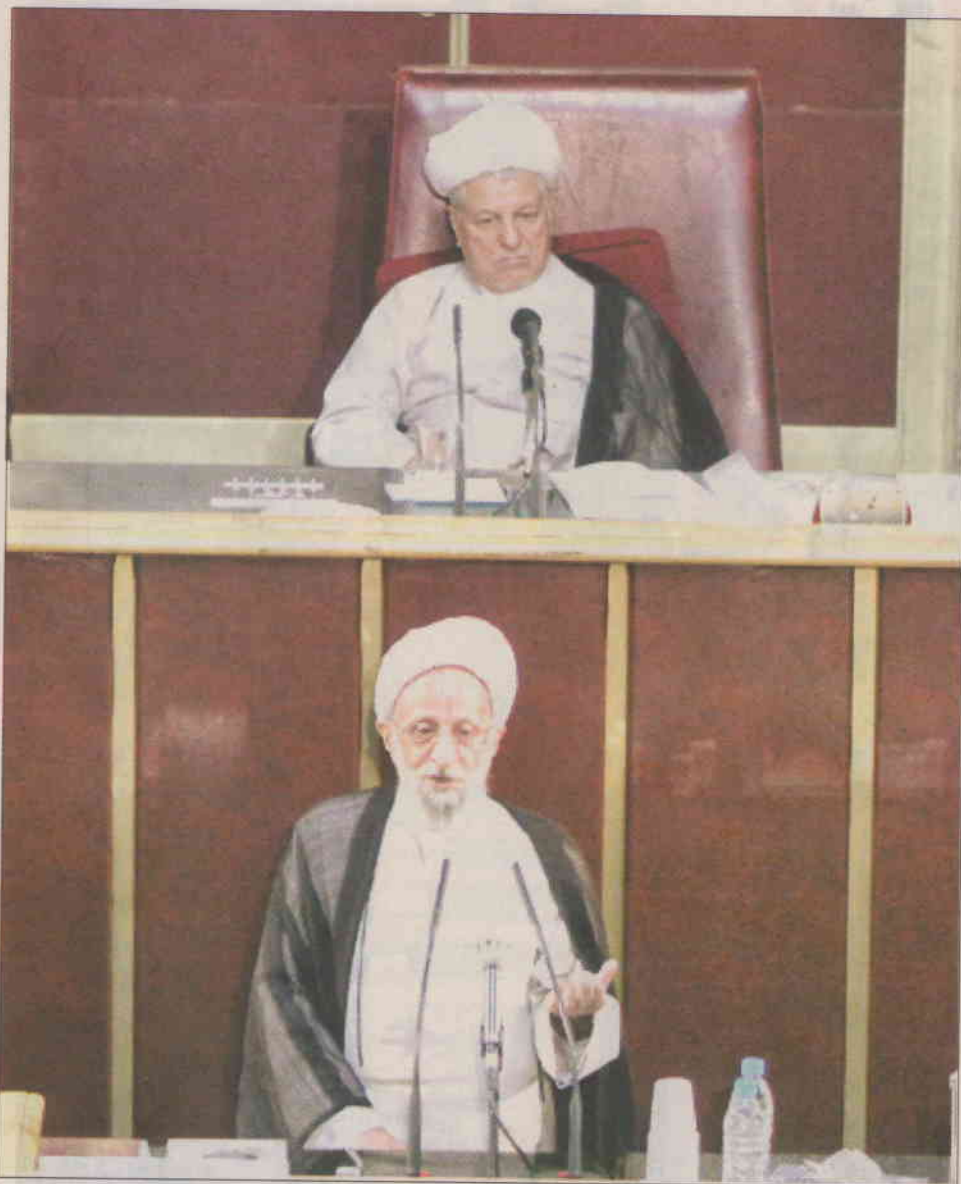
در سال ۴۸ در اوج غربت امام گفت: من دیگر مبارزه نمی‌کنم. مبارزه حرام است! می‌خواهم کار علمی و فرهنگی کنم.»

هاشمی ادامه می‌دهد: «از کم‌فروشی این آقا، کار به جایی رسید که رهبری ۱۰ سال - تا ابتدای انقلاب - با او قهر بودند.» هاشمی می‌گوید: «این‌ها خون به دل امام کردند، دو نفری - به اتفاق آقای خامنه‌ای - صبحانه رفتیم منزل آقای قدوسی. این آقا هم آنجا بود. نشستیم تا ظهر با او بحث کردیم تا قانعش کنیم برای ادامه مبارزه، آخرش هم گفت من این مبارزه را حرام می‌دانم! به جامعه مدرسین هم گفتم مبارزه با شاه حرام است! آقای خامنه‌ای از او پرسیدند: دلیل چیست؟ آن آقا در جواب گفته بود: مبارزه‌ای که مجاهدین و چپی‌ها در آن باشند، حرام است! آقای خامنه‌ای هم به تلخی به او گفته بود: اگر اهل مبارزه را با این حرف‌ها خراب نکنی!» هاشمی در ادامه می‌گوید: «رهبری از سال ۴۸ تا سال ۵۷ با آن آقا یک کلمه هم حرف نزد.»

اگر چه اکبر هاشمی بهرمانی از خبرنگار حاضر در دیدار خواسته بود که نامی از روحانی مذکور در آن محفل در گزارش‌های خبری و رسانه‌ای برده نشود و طبق درخواست وی نیز تمامی گزارش‌ها بدون نام بردن از آقای مصباح تنظیم شده، اما این بار محمدتقی مصباح یزدی تن به کنایه نداد و تصمیم به افشای هویت خویش در این روایت کرد.

• استراژی کی بود، کی بود، من بودم! / آقای هاشمی، من یک طلبه هستم!

این بار اما پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله مصباح یزدی تصمیم گرفت به سبک طرف مشاجره خود وارد میدان شود. این پایگاه در عصر روز سه‌شنبه ۲۶ شهریورماه به انتشار یک ناگفته تاریخی دست زد که در جریان آن، ادعای آقای هاشمی مورد سوال قرار می‌گرفت. سایت دفتر آیت‌الله مصباح، بخش‌های منتشر نشده‌ای از صحبت‌های مصباح با مرحوم عسگر اولادی را منتشر کرد؛ سخنانی که به نوشته دفتر مصباح، یازدهم آبان‌ماه سال ۹۰ و در جریان ملاقات عسگر اولادی با وی بیان شده است. در این گفتار این چنین آمده است: «از اوایل انقلاب تاکنون، سلسله بنده این بوده که در هیچ حزبی مشارکت نکنم. ارادت بنده به مرحوم آقای بهشتی و اظهار لطف ایشان به من، همکاری‌های بنده با مرحوم آقای باهنر در خصوص جمعیت‌های مؤتلفه و ارادت بی‌اندازه بنده به مقام معظم رهبری را همه می‌دانند. همه این دوستان در تأسیس حزب جمهوری اسلامی شریک بودند، اما سلیقه شخصی بنده، شرکت در آن حزب نبود. البته من هیچ‌گاه آن را تخطئه نمی‌کنم، اما می‌گویم: بنده آن کاری را می‌کنم که



عکس: محمد کاظم پور

تقابل خاطره گویی آیت‌الله هاشمی و آیت‌الله مصباح، همکاری پیش از انقلاب با منافقین را به چالشی تاریخی تبدیل کرده است.

چالش خاطره گویی آیت‌الله‌ها

دروغ‌پرداز متکبر و هواپرست کیست؟

خاطره از این روحانی نام می‌برد، خبرنگار نام این روحانی را علنی نمی‌کند تا اینکه صدای عکس‌العمل آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی در گوش رسانه‌های داخلی می‌پیچد و قطعه آخر از بازل این خاطره نیز تکمیل می‌شود. هاشمی در این باره می‌گوید: «این روحانی


قدوسی را منتشر کرد. در این گزارش بود که برای نخستین بار خاطره آیت‌الله در فضای رسانه‌های کشور منتشر شد. به نوشته خبرنگار پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله هاشمی، وی در این جلسه خاطره‌ای تلخ از روحانیت کم‌فروش بازگو کرد! هر چند هاشمی در بازگویی این

ماجرا از آنجا آغاز شد که پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی، روز سه‌شنبه ۲۶ شهریورماه، گزارشی از حاشیه‌های دیدار رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و خانواده شهید

۵
۱۰
۱۵
۲۰
۲۵
۳۰
۳۵
۴۰
۴۵
۵۰
۵۵
۶۰
۶۵
۷۰
۷۵
۸۰
۸۵
۹۰
۹۵
۱۰۰

اتخاذ نکرده بودند و حتی در مواردی در کنار آن‌ها به مبارزه پرداخته بودند. بعدها وقتی کادر رهبری اولیه سازمان بازداشت شدند، جایگزینان آن‌ها با تغییر در ایدئولوژی سازمان، رسماً خط و مشی مارکسیستی را برای خود برگزیدند و از این تاریخ به بعد راه آن‌ها از مبارزان اسلامی مانند آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله هاشمی و آیت‌الله طالقانی جدا شدند و البته این بزرگواران نیز با هوشیاری و جسارت کامل راه خود را از راه سازمان جدا کردند. حال در صورتی که این ادعا مورد تایید قرار گیرد، به این معناست که هیچ‌یک از این بزرگان چنین بینشی نداشتند که به انحراف عقاید اعضای سازمان پی ببرند و البته امام‌راحل نیز با سکوت در این باره به‌نوعی در جبهه همان بزرگان قرار گرفته‌اند و تنها آقای مصباح چنین بینشی داشته‌اند!

سومین سوال اما در خصوص نقش مقام معظم رهبری در این خاطره است. در روایت بازگوشده از سوی آقای هاشمی، همراهی رهبری با ایشان برای صحبت با آقای مصباح، به‌نوعی تایید مواضع آقای هاشمی و صحبت‌های ایشان است. اما در روایت نقل شده از سوی آقای مصباح، سکوت رهبری در حین سخن گفتن آقای هاشمی، نشان از مخالفت ایشان با مواضع آقای هاشمی دارد! اما سوالی که در این راستا مطرح می‌شود این است که اگر قرار به سخن گفتن ایشان نبود، چرا از یک صبح تا ظهر در جلسه حضور داشتند؟ مگر می‌شود در جلسه‌ای که راجع به مبارزات انقلابی است، فردی مانند ایشان که از انقلابیون این دوران بودند، بیایند و از صبح تا ظهر گوشه‌ای بنشینند، بی‌آن که نه در تایید حرف‌های آقای هاشمی، که با هم آمده بودند تا دعوتشان کنند - حرفی بزنند و نه در تایید سخنان آقای مصباح مبنی بر حجت شرعی نداشتن (۱) و بعد هم خداحافظی کنند و بروند؟!

و اما نکته آخر در این باره خطاب به آقای هاشمی و مصباح به‌طور مشترک است. خطاب به آقای هاشمی اینکه، لزوم بازگویی چنین خاطره‌ای در فضای پرتنش فعلی و تاکید مکرر رهبری بر پرهیز از چنین تنش‌هایی در داخل چیست؟ اظهر من الشمس است که این منازعه به نتیجه خاصی نخواهد رسید و تنها برای مدتی بازار گمانه‌زنی در این‌بیماره را در فضای سیاست داخلی کشورمان گرم‌تر می‌کند و اما در روایت چنین واکنشی از سوی آقای مصباح به روایت آقای هاشمی و تاکید ایشان برای زیر سوال بردن سابقه مبارزاتی هاشمی پیش از پیروزی انقلاب چیست؟ آیا سکوت آقای مصباح در این زمان نمی‌توانست استراتژی بهتری برای خنثی‌سازی حواشی جریان‌ساز این ماجرا باشد؟! 

تیریک‌خبر پیگیری می‌شد. در آن سوی میدان نیز مصباح یزدی ذات‌آی آر ترجیح داد به‌ظاهر در جریان اخبار این منازعه قرار نگیرد و پس از انتشار ناگفته‌های آیت‌الله در این باره، از اشتراک‌گذاری مطالب دیگر در این باره خودداری کرد و نه به انتقادات وارد شده پاسخ خاصی داد و نه حتی به پوشش اخبار و مواضع مرتبط با این ماجرا پرداخت. تنها اقدام این پایگاه اهتمام به برجسته‌سازی آی‌های از قرآن کریم بود که در پاسخ به پایگاه اطلاع‌رسانی آقای هاشمی روی خروجی قرار داده شد: «سَيَقْلَمُونَ غَدَا مِنَ الْكُذَّابِ الْأَشْرَارِ» به‌زودی خواهند فهمید که دروغ‌پرداز متکبر و هواپرست کیست؟» (سوره قمر، آیه ۲۶)

از کی بهر سوس... از شما آیت‌الله!

اما در این باره، سوالات چندی در باب روایت هر دو بزرگوار از این واقعه تاریخی مطرح است.



یکم اینکه آقای مصباح، تاریخ دقیقی برای روز جلسه با آقایان هاشمی و آیت‌الله خامنه‌ای ذکر نکرده‌اند و از اشاراتی که به کتاب شهید جاوید و آقای صالحی نجف‌آبادی دارد، معلوم می‌شود این جلسه پس از سال ۵۰ تشکیل شده است. این ادعا به این دلیل مطرح است که کتاب شهید جاوید در سال ۱۳۴۹ منتشر شده و واکنش‌ها به انتشار این کتاب، پس از سال ۵۰ و در فاصله سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۳ اوج گرفته است. در صورتی که آقای هاشمی، تاریخ جلسه را سال ۱۳۴۸ اعلام کرده است. پس در سال ۱۳۴۸ شهید جاویدی وجود نداشته که دو طرف بخواهند درباره آن بحث کنند!

دومین سوال این است: آقای مصباح در مقام پاسخ و انتقاد از آقای هاشمی می‌گوید: «کمک‌های آقای هاشمی به منافقین را نیز نباید فراموش کرد. چه پول‌هایی که به آن‌ها داد.» این عبارت و تاکید بر استفاده از واژه منافقین در حالی صورت گرفته که در تاریخ مزبور، نه تنها آقای هاشمی بلکه بزرگانی چون شهید مطهری، شهید بهشتی و دیگر بزرگان نیز موضع مخالفی در قبال اقدامات سازمان مجاهدین و اعضای آن

بسیاری از دوستان ما در آن جبهه به اصطلاح ضداستعماری شریک بودند. البته کمک‌های آقای هاشمی به منافقین را نیز نباید فراموش کرد. چه پول‌هایی که به آن‌ها داد. در حال حاضر هم نمی‌گوییم که آن‌ها کار بدی کردند. شاید وظیفه‌شان در آن شرایط همان بود، اما من چون حجتی نداشتم، مشارکت نکردم. شاید من اشتباه کرده باشم، اما اگر اشتباه هم کرده‌ام، خودم را معذور می‌دانم.»

استفاده از لفظ منافقین در این گزارش، نقطه آغاز مشاجره‌ای بود که تا به امروز تنی چند از سیاسیون و اهالی تاریخ و اندیشه را وارد عرصه این منازعه کرده است؛ منازعه‌ای که در خوشبینانه‌ترین حالت بدون حصول هیچ نتیجه‌ای و با سکوت یکی از دو طرف پایان خواهد یافت؛ منازعه‌ای تنها به نفع خود انقلابی‌پنداری!



هاشمی ذات‌آی آر می‌تازد! / دروغ‌پرداز متکبر کیست!

پس از اینکه آقای مصباح در جواب روایت خاطره اکبر هاشمی به انتشار ناگفته‌های خود از همان خاطره دست زد، پایگاه اطلاع‌رسانی هاشمی ذات‌آی آر دست به اقدامی متحیرکننده زد. این پایگاه در روز ۲۷ شهریورماه دست به انتشار مطلبی با این عنوان زد: «روحانی‌نماهای دیروز، یکمرتبه متدین شده‌اند! مقدس‌نماهای بی‌شعور می‌گفتند مبارزه با شاه حرام است!» اما این اقدام محدود به اشتراک‌گذاری همیمن - مطلب روی خروجی پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله نشد و مطالب دیگری نیز در جریان این منازعه روی وبسایت قرار گرفت.

یادداشت ناصر ایمانی، فعال رسانه‌ای اصول‌گرا با عنوان «بصیرتی که مبارزه با شاه را حرام کرده بود!» و یادداشتی دیگر از سیدحسین خمینی با عنوان «روزگاری که طرفداری از امام نان نداشت!» از دیگر مطالب مرتبط با این جریان بود که روی خروجی پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله قرار گرفت و در کنار آن‌ها نیز، پوشش کامل اخبار و اقوال مرتبط با این جریان به‌صورت منظم در قسمت آخرین اخبار و

در پیشگاه خداوند برای آن جوابی داشته باشم. پیش از پیروزی انقلاب، مقام معظم رهبری و آقای هاشمی رفسنجانی توسط آقای قدوسی وقتی تعیین کردند که برای صبحانه به منزل ما تشریف می‌آورند. در آن جلسه صبحانه غیر از این دو بزرگوار، شخص دیگری نبود. آقای هاشمی عنان سخن را به دست گرفتند و از اینجا شروع کردند که ما سال‌ها با هم همکارهای فرهنگی و سیاسی داشتیم، اما مدتی است که تو کنار کشیدی و بمانیستی. امروز ما یک جبهه ضدامپریالیسم تشکیل دادیم و همه کسانی که با امپریالیسم و استعمار مخالفند باید برای پیروزی در این جبهه مشارکت کنند. ایشان در سخن‌هایشان روی جبهه ضدامپریالیسم بسیار تاکید کردند. بنده به ایشان عرض کردم: آقای هاشمی، من طلبه‌ای هستم که دغدغهام اسلام است. اگر این یک حرکت اسلامی است و بنیاد کار برای اسلام شود، بنده هم هستم. حال، بنده در این جبهه ضدامپریالیسم باید چه کار کنم؟ ایشان گفتند: مسئله شریعتی و شهید جاوید... را باید کنار گذاشت. حتی ما با مارکسیست‌ها باید اتحاد داشته باشیم! ما باید با تمام گروه‌هایی که ضدامپریالیسم هستند از مارکسیست‌ها، مجاهدین، طرفداران شریعتی تا طرفداران صالحی نجف‌آبادی و دیگران اتحاد داشته باشیم و مخالفت را کنار بگذاریم و فقط با امپریالیسم مبارزه کنیم! مطرح کردن صالحی که دیگر معنا ندارد، ولی از من چه می‌خواهید و پیشنهادتان چیست؟ گفتند: بیا و با مجاهدین همکاری کن! گفتند: من آن‌ها را نمی‌شناسم. چیزهایی درباره آن‌ها شنیده‌ام، اما تا آن‌ها را نشناسم همکاری نمی‌کنم. گفتند: ما می‌شناسیم. گفتند: من کار شما را تخطئه نمی‌کنم. شما پیش خدا حجت دارید و کارتان را بکنید، اما من تا آن‌ها را نشناسم، تایید نمی‌کنم. گفتند: نماز شش‌شان ترک نمی‌شود، ماهیانه ۱۲ هزار تومان حقوق می‌گیرند و از این مقدار فقط ۵۰۰ تومان‌شان را مصرف و بقیه‌اش را صرف مبارزه می‌کنند، چنینند و چنانند. گفتند: همه این‌ها را که فرمودید درست است، اما برای شما حجت است و برای من حجت نیست. من تا کسی را نشناسم که برای اسلام کار می‌کند، با او همکاری نمی‌کنم. از اول تا آخرین گفت‌وگو، مقام معظم رهبری هم نشسته بودند و هیچ نمی‌گفتند و فقط صحبت‌های آقای هاشمی بود و جواب‌های بنده. پس از این گفت‌وگو آقای هاشمی با ناراحتی منزل ما را ترک کردند و رفتند.»

اما این سیاست به همین مقدار بسنده نکرد و باب مشاجره را در پاراگراف پایانی این گزارش به روی آقای هاشمی باز کرد. در بند آخر این نوشتار این گونه آمده که: «بیان شد که سلیقه بنده این گونه است و این در حالی بود که



بررسی ابغاد تاریخی کارنامه مبارزاتی آیت‌الله مصباح در گفت‌وگو با نویسنده دو کتاب «گفتمان مصباح» و «هاشمی در سال ۸۸»

چهار دوره روابط هاشمی و مصباح

رضا صنعتی، طلبه ۳۶ ساله و جوانیست که این روزها ساکن قم است. ۳۰ ساله بود که نامش روی جلد کتاب قطور «گفتمان مصباح» درج شد و با همین کتاب وارد دنیای تاریخ‌نگاری شد. توجه به دو شخصیت کاملا متفاوت در تاریخ‌نگاری می‌تواند بارزترین ویژگی آثار و نظرات صنعتی باشد. تفاوتی که ما را برای جست‌وجوی بیشتر در باب موضوع پرونده این هفته پنجره به پای صحبت با او کشاند. متن پیش‌رو حاصل گفت‌وگوی پنجره با حجت‌الاسلام صنعتی است.

○ آقای صنعتی نخستین کتاب شما کتاب «مصباح دوستان» و پس از آن «گفتمان مصباح» است. شما پس از نگارش دو کتاب پیرامون آیت‌الله مصباح، به نگارش دو کتاب درباره شخصیت آیت‌الله هاشمی با عناوین «مشروعیت آسمانی، ولایت فقیه در

اندیشه سیاسی آیت‌الله هاشمی» و «همین اواخر «هاشمی در سال ۸۸» دست زدید. با توجه به این پیشینه، مناسب دیدیم پرسش‌هایی را درباره این دو شخصیت از شما بپرسیم. همانطور که می‌دانید یکی از موارد مهمی که در انتقادات صورت گرفته

از آقای مصباح مطرح می‌شود، سابقه کم‌رنگ ایشان در فعالیت‌های مبارزاتی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی است. این در حالی است که شما دو کتاب درباره سوابق ایشان تألیف کرده‌اید که طبق مطالب آن‌ها و مبتنی بر اسناد ساواک، فعالیت‌های آیت‌الله مصباح پیش از پیروزی انقلاب بارز بوده است. این انتقادات را چگونه ارزیابی می‌کنید و برآیندتان از اسناد موجود درباره ایشان چیست؟

در ابتدا لازم می‌دانم توضیح دهم که کتاب «گفتمان مصباح» تنها به بیان سوابق مبارزاتی آیت‌الله مصباح اختصاص ندارد، بلکه گزارشی از مجموعه مواضع و چالش‌های پیرامون ایشان از پیش از پیروزی انقلاب تا پایان نهمین دور از انتخابات ریاست جمهوری است، به گونه‌ای که در هر موضوع ابتدا سخن مخالفان بیان شده و سپس مواضع ایشان تبیین می‌شود. به عبارت دیگر این امکان برای خواننده فراهم شده است که با خواندن سخنان هر دو طرف به قضاوت بنشیند. اما در رابطه با سوابق مبارزاتی آیت‌الله مصباح در این کتاب سرفصل‌های متعددی وجود دارد که از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. همکاری در انتشار نشریه انقلابی بعثت ۲. انتشار نشریه مخفی انتقام ۳. تبلیغ مرجعیت امام خمینی ۴. نگارش و امضای برخی از مقالات، نامه‌ها، تلگراف‌ها و بیانیه‌های انقلابی ۵. همکاری در سازماندهی روحانیت غیرمتشکل ۶. ارسال مطالب انقلابی برای رادیوهای خارجی ۷. برگزاری برخی جلسات سری در منزل ۸. همکاری در چاپ و توزیع برخی از اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های ضد رژیم ۹. ایراد سخنرانی‌هایی در جمع نیروهای انقلابی ۱۰. ارتباط با هیئت‌های مؤلفه اسلامی ۱۱. عضویت در گروه انقلابی ۱۱ نفر (این گروه بعدها هسته مرکزی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم را تشکیل داد) که منجر به احضار و بازجویی از وی توسط ساواک شد.

○ آیا برای اثبات مواردی که ذکر کردید اسناد متقنی هم وجود دارد؟

آنچه در این کتاب به عنوان سوابق مبارزاتی ایشان ذکر شده از سه حالت خارج نیست. یا اسناد غیرقابل انکار ساواک است که اصل آن‌ها در «مرکز بررسی

اسناد تاریخی وزارت اطلاعات» موجود است. دوم خاطرات شخصیت‌های معتبری چون حضرات آیات هاشمی رفسنجانی، محمد یزدی، طاهری خرم‌آبادی، علی اکبر مسعودی و نیز حجج اسلام سیدمحمد دعایی، محمدجواد حجتی کرمانی، سیدهادی خسروشاهی یا آقایان اسدالله بادامچیان، حائری‌زاده و... است که بعضی از آن‌ها با آیت‌الله مصباح اختلاف سلیقه سیاسی نیز دارند و دسته سوم خاطرات شخصی آیت‌الله مصباح است.

○ شما به نام آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به عنوان یکی از راولیان سوابق مبارزاتی آیت‌الله مصباح اشاره کردید. آقای هاشمی چه سوابق مثبت مبارزاتی، برای ایشان ذکر کرده‌اند؟ آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در کتاب «دوران مبارزه» حداقل به سه موضوع مهم از سوابق انقلابی آیت‌الله مصباح اشاره کرده است. اول به عضویت ایشان در گروه مخفی ۱۱ نفره، دوم به همکاری ایشان در انتشار نشریه بعثت و سوم به مدیریت نشریه مخفی انتقام، توسط آقای مصباح.

آقای هاشمی خاطرات خود از آن سال‌ها را چنین بیان می‌کنند: «از اساسی‌ترین کارهای ما در آن چند ماه، ایجاد تشکیلاتی بود که مرکزیت آن از ۱۱ نفر تشکیل می‌شد: آقایان خامنه‌ای، منتظری، ربانی شیرازی، قدوسی، مصباح یزدی، امینی، محمد خامنه‌ای، آذری آق‌می، مشکینی، حائری تهرانی و من. نشریه مخفی بعثت و انتقام در حقیقت ارکان همین جمعیت بود که در کارهای اجرایی آن آقایان سیدمحمد دعایی، مصباح، علی حجتی کرمانی و سیدهادی خسروشاهی و من همکاری داشتیم. نشریه «بعثت» بیشتر جنبه سیاسی و پرخاش و افشاگری داشت و نشریه «انتقام» جنبه ایدئولوژیکی آن قوی بود، که شاید براساس احساس چنین نیازی پس از بعثت منتشر شد. «بعثت» را من اداره می‌کردم و «انتقام» را آقای مصباح یزدی. (ر.ک: کارنامه و خاطرات، دوران مبارزه، صص ۱۹۵-۱۹۶)

○ اما اخیراً آقای هاشمی از تاریخ مبارزات و جایگاه آقای مصباح در نهضت انقلاب اسلامی، روایتی نقل کرده‌اند که حاکی از آن است تئوری آقای مصباح برای مقابله با رژیم پهلوی، با تئوری غالب در میان جریان انقلابی متفاوت بوده است.



واضح است که روش مبارزاتی مقام معظم رهبری به آقای هاشمی نزدیک‌تر از آقای مصباح بوده است. اگر ایشان با آقای هاشمی هم‌نظر نبودند که او را همراهی نمی‌کردند

دوره‌بین

○ آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در کتاب «دوران مبارزه» حداقل به سه موضوع مهم از سوابق انقلابی آیت‌الله مصباح اشاره کرده است. اول به عضویت ایشان در گروه مخفی ۱۱ نفره، دوم به همکاری ایشان در انتشار نشریه بعثت و سوم به مدیریت نشر به مخفی انتقام، توسط آقای مصباح.

○ حدود ۹ سال پیش آقای کروبی در مصاحبه‌های همین خاطره را با ادبیاتی متفاوت به نقل از آقای هاشمی مطرح کرده بود.

○ آقای هاشمی به بنده گفتند: بله! من هم در خاطر اتم به برخی از فعالیت‌های ایشان [در دوران ابتدایی مبارزه] اشاره کرده‌ام اما این مربوط به یک مقطع خاص بود و بعد ادامه پیدا نکرد.

○ بر داشت من نسبت به شخصیت آیت‌الله مصباح این است که ایشان بیش از هر چیز جذب ابعاد فرهنگی شخصیت امام و نهضت ایشان شدند.

○ آیت‌الله مصباح به عنوان شخصیتی با حساسیت بالای دینی از این وضعیت به شدت ناراحت و نگران بود؛ لذا می‌بینیم که در مقطعی از دوران مبارزه، لاقلاً در مقام عمل، اولویت اول ایشان مبارزه با التقاط است.

بر اساس برخی از قرائن معتقدم علت آنکه بیشتر گفت‌وگوها میان آقایان هاشمی و مصباح رد و بدل شده است، به خاطر احتمال تاثیر بیشتر سخنان آقای هاشمی بر آقای مصباح بوده است؛ زیرا اولاً: روابط و همکاری‌های آقای هاشمی با آقای مصباح خصوصاً در نیمه اول دهه چهل پیش از روابط آیت‌الله خامنه‌ای بود. ثانیاً: آن‌ها هم‌سن بودند.

○ ماجرای قهر ۱۰ ساله رهبر انقلاب با آقای مصباح نیز در این خاطره از سوی آقای هاشمی بازگو شده است. با توجه به اینکه رهبری در سال‌های میانی دهه ۷۰ و ۸۰ تعریف زیادی از آقای مصباح داشته‌اند، این دو محور را

چطور با هم قابل جمع می‌دانید؟ واضح است که بنده نمی‌توانم در این رابطه اظهارنظری کنم، اما آقای هاشمی در آن جلسه‌ای که اشاره کردم از تیرگی روابط مقام معظم رهبری با آیت‌الله مصباح پس از آن دیدار سه نفره خبر داد و گفت این وضعیت تا سال ۶۰ که آیت‌الله خامنه‌ای در بیمارستان بستری شد، ادامه داشت. پس از آن آیت‌الله مصباح به ملاقات ایشان در بیمارستان آمدند و کم‌کم روابط حسنه شد.

می‌دانستند و مشغول شدن به امری چون مبارزه با اندیشه‌های افرادی چون دکتر شریعتی را خواست حکومت وقت و انحراف از مسیر مبارزه ارزیابی می‌کردند. این البته تحلیل من از شرایط آن زمان است.

○ آیا نگرش و روش مبارزاتی آیت‌الله مصباح نقشی در ایجاد سوء تفاهم نسبت به سوابق انقلابی ایشان نداشته است؟

قطعاً چنین است. آیت‌الله مصباح در آنجا که به مبارزه با رژیم می‌پرداخت نیز به شدت احتیاط کرده، جوانب حفاظتی را رعایت می‌کرد. مقام معظم رهبری در قسمتی از خاطرات خود در این رابطه می‌فرمایند: «آقای مصباح تا آخرش هم الحمدلله گیر نیفتاد، از بس که ایشان آرام و با ملاحظه کار می‌کرد». (ر.ک: شرح اسم، زندگی‌نامه آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، ص ۱۵۷) این در حالی بود که بخش مهمی از نیروهای مبارز بر مبارزه علنی ولو به قیمت زندان و شکنجه و شهادت اصرار داشتند.

○ حضور رهبر انقلاب در جلسه‌ای که موضوع خاطرات آقایان است مورد تایید هر دو نفر است. به نظر شما آیا می‌توان این حضور را نادیده گرفت؟ شما صحت این تحلیل، که موضع رهبری را همسو با آقای هاشمی ارزیابی نمی‌کنند، تا چه حد درست می‌دانید؟

قطعاً نمی‌توان این حضور را نادیده گرفت. علی‌رغم اینکه آیت‌الله مصباح می‌گویند که رهبری در آن جلسه سخنی نگفته‌اند، اما

از فحوای کلام خود ایشان نیز چنین برمی‌آید که رهبری با آقای هاشمی هم‌رای بوده‌اند چرا که آقای مصباح در سخنان خود با آقای عسگرآولادی با به‌کار بردن فعل و ضمیر جمع می‌گویند: (در حال حاضر هم نمی‌گویم که «آن‌ها» کار بدی «کردند». شاید «وظیفه‌شان» در آن شرایط همان بود). علاوه بر این واضح است که روش مبارزاتی مقام معظم رهبری به آقای هاشمی نزدیک‌تر از آقای مصباح بود. اگر ایشان با آقای هاشمی هم‌نظر نبودند که او را همراهی نمی‌کردند. آن‌ها دنبال یافتن راهی برای تشدید مبارزه علیه رژیم و فعال‌تر کردن ظرفیت آیت‌الله مصباح در این راستا بوده‌اند. حتی بنده



«مصباح دوستان» با همان «گفتمان مصباح» و «هاشمی در سال ۸۸» از مهم‌ترین تالیفات رضا صنعتی است. نویسنده در پیش‌گفتار کتاب «گفتمان مصباح» می‌نویسد: «پیش از این، کتاب دیگری با عنوان «مصباح دوستان» به قلم اینجانب منتشر شد لکن با توجه به نیازی که در تکمیل مباحث و رفع نواقص آن احساس می‌شد به تکمیل و بازنویسی کتاب مذکور پرداختم که نتیجه کار، هم از نظر جامعیت، تنوع، حجم و فصل‌بندی مباحث و هم از نظر نوع پردازش مطالب تفاوت‌های بسیاری کرد اما به دلیل بروز پارهای اختلافات با طرف قرارداد قبلی، بنابر این شد که دیگر کتابی با عنوان «مصباح دوستان» منتشر نشده و عنوان دیگری بر این مجموعه نهاده شود که در نهایت گفتمان مصباح به عنوان نام جدید کتاب انتخاب شد.»

دارد که حاکی از همراهی آقای مصباح با نهضت است. آقای هاشمی گفتند: بله! من هم در خاطر اتم به برخی از فعالیت‌های ایشان اشاره کرده‌ام اما این مربوط به یک مقطع خاص بود و بعد ادامه پیدا نکرد. من باز اشکال کردم که حتی در سال‌های ۵۶ و ۵۷ اعلامیه‌هایی با امضای ایشان موجود است. آقای هاشمی پاسخ دادند: از سال ۴۶ تا ۵۶ چه چیزی هست؟! بعد اضافه کردند که در سال ۵۶ و ۵۷ خیلی‌ها همراه شدند، اما از ۴۶ تا ۵۶ ایشان همراهی نمی‌کردند.

○ پس آیت‌الله هاشمی معتقد است در این ۱۰ سال آیت‌الله مصباح با جریان مبارزه همراهی نمی‌کرده است؟

نهضت امام خمینی از سال ۴۰ آغاز و در بهمن ۵۷ به پیروزی رسید. ما در این فاصله فراز و نشیب‌های فراوانی را شاهد هستیم. برداشت من نسبت به شخصیت آیت‌الله مصباح این است که ایشان بیش از هر چیز جذب ابعاد فرهنگی شخصیت امام

و نهضت ایشان شدند. با تبعید امام و در دسترس نبودن ایشان کم‌کم گروه‌ها و شخصیت‌های پرنفوذی پیدا شدند که گرچه اهل مبارزه با رژیم بودند اما از پشتوانه‌های قوی اعتقادی برخوردار نبودند. این‌ها به نام مبارزه، برخی از مبانی دینی و اسلامی را تحریف و تفسیر به رای می‌کردند. آیت‌الله مصباح به عنوان شخصیتی با حساسیت بالای دینی از این وضعیت به شدت ناراحت و نگران بود؛ لذا می‌بینیم که در مقطعی از دوران مبارزه، لاقلاً در مقام عمل، اولویت اول ایشان مبارزه با التقاط است. این در حالی است که قریب به اتفاق یاران امام و روحانیت مبارز، اولویت اول خود را ساقط کردن رژیم

شما صحت و سقم این خاطره را چگونه تحلیل می‌کنید؟

می‌خواستم به نکته‌ای اشاره کنم که پرسش شما می‌تواند زمینه مناسبی برای طرح آن باشد. قبل از آن باید بگویم خاطره‌ای که اخیراً نقل شده، مسئله جدیدی نیست؛ زیرا حدود ۹ سال پیش آقای کروبی در مصاحبه‌های همین خاطره را با ادبیاتی متفاوت به نقل از آقای هاشمی مطرح کرده بود. (ر.ک: روزنامه شرق، ۱۷ دی ۸۴) در آن ایام بنده مشغول نگارش مراحل نهایی کتاب «گفتمان مصباح» بودم چون برخی از مواضع آیت‌الله مصباح در جریان انتخابات نهم ریاست جمهوری و نیز مطالب مطرح شده در مصاحبه آقای کروبی سوالاتی را برای بنده ایجاد کرد، برای شنیدن پاسخ آن‌ها از دفتر ایشان تقاضای دیدار کردم، پس از مدتی زمینه این دیدار فراهم آمد. در آنجا پرسش‌های خود را مطرح کردم و کیفیت این ماجرا را نیز جویا شدم. توضیحات ایشان درباره این خاطره شبیه به همان چیزی بود که در دیدار با مرحوم عسگرآولادی بیان کرده‌اند و اخیراً منتشر شده است. علی‌رغم آنکه آن جلسه ضبط شد اما بنده نتوانستم نوار آن را در اختیار داشته باشم؛ لذا مجبور شدم از توضیحاتی که در هفته‌نامه پرتو در این رابطه منتشر شده بود در کتاب خود استفاده کنم. (ر.ک: گفتمان مصباح، گزارشی از زندگانی و مواضع علمی-سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی، صص ۱۰۰-۱۰۷) چند سال بعد، دیداری با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی فراهم آمد. در آنجا از ایشان نیز کیفیت این ماجرا را جویا شدم. حکایت ایشان از این ماجرا، گرچه با نقل قول آقای کروبی و نیز آنچه اخیراً منتشر شده است، تفاوت‌هایی در برخی تعابیر داشت، اما وجه مشترک همه آن‌ها عدم همراهی آیت‌الله مصباح با انقلاب بود. من در آن جلسه اشکال کردم که اعلامیه‌های متعددی از سال ۴۲ وجود



در دوره اول مبارزه که مربوط به سال‌های ابتدایی مبارزه است شاهد روابط گرم و همکاری‌های صمیمانه‌ای میان آقای هاشمی و آقای مصباح هستیم. هر دو در خاطرات خود به این مقطع اشارات متعددی دارند

با توجه به آشنایی جنابالی با تاریخ مبارزاتی و کارنامه فعالیت‌های آقایان هاشمی و مصباح، به هر حال شما روایت کدام یک از این دو بزرگوار از آن جلسه را به واقعیت نزدیک‌تر می‌دانید؟

فکر می‌کنم آنچه ذکر کردم وجه جمع مناسبی برای خاطرات هر دو شخصیت باشد. علاوه بر این، چون با اقتضای تاریخ شفاهی آشنا هستم، می‌دانم که در نقل خاطرات - خصوصاً زمانی که یک واقعه تاریخی با فاصله زمانی قابل ملاحظه‌ای نقل می‌شود - از یک سو ممکن است برداشتهای جای الفاظ بنشینند و از سوی دیگر ممکن است خاطراتی بدون توجه دادن مخاطب به ظرف زمانی آن‌ها به گونه‌ای نقل شوند که سوء تفاهماتی را برای افرادی ایجاد کند که از سیر وقایع تاریخی بی‌اطلاع هستند.

شما سیر روابط آیت‌الله مصباح و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را چگونه ارزیابی می‌کنید. ریشه اصلی اختلاف آقای مصباح و هاشمی را چگونه تحلیل می‌کنید؟

من روابط آقایان مصباح و هاشمی را از نظر تاریخی به چهار دوره اصلی تقسیم می‌کنم. یک دوره مربوط به سال‌های ابتدایی مبارزه است که شاهد روابط گرم و همکاری‌های صمیمانه‌ای میان آن‌ها هستیم. هر دو در خاطرات خود به این مقطع اشارات متعددی دارند.

دوره دوم زمانی است که آقای مصباح تمرکز خود را بر مبارزه با جریان انقضا قرار داد. طبیعتاً در این دوره انتقاداتی از طرف آقای هاشمی و دیگر همفکران ایشان مبنی بر بی‌توجهی به جریان مبارزه متوجه آقای مصباح شد. در مقابل از سوی آیت‌الله مصباح و همراهان ایشان انتقاداتی مبنی بر کم‌توجهی به مبانی اعتقادی و ارزش‌ها متوجه گروه مقابل می‌شد.

دوران سوم با پیروزی انقلاب آغاز و تا اواخر حیات دولت اصلاحات ادامه یافت. در این مقطع بار دیگر شاهد حمایت‌ها و همکاری‌های دو طرفه‌ای میان این دو شخصیت و حامیان آن‌ها هستیم. به‌عنوان نمونه آقای هاشمی در دولت سازندگی برای گسترش دامنه فعالیت‌های علمی و فرهنگی با موسسه آیت‌الله مصباح همکاری‌های صمیمانه‌ای داشت. (ر.ک: اعتدال و پیروزی، خاطرات سال ۱۳۶۹ هاشمی رفسنجانی، صص ۴۹۵-۴۹۶ و سازندگی و شکوفایی، خاطرات سال ۱۳۷۰ هاشمی رفسنجانی، صص ۲۹۸) در مقابل آیت‌الله مصباح نیز حتی پس از پایان دولت سازندگی از آیت‌الله هاشمی دفاع کرده، معتقد بود اگر منع قانونی

وجود نداشت و آقای هاشمی مجدداً نامزد ریاست جمهوری می‌شد، باز هم مردم با طیب خاطر به ایشان رای می‌دادند. (ر.ک: فصلنامه معرفت، زمستان ۷۶، ش ۲۳، صص ۹۵-۹۶)

اما از اواخر فعالیت دولت اصلاحات آنگاه که زمزمه‌هایی مبنی بر احتمال نامزدی مجدد آقای هاشمی در نهمین دوره از انتخابات ریاست جمهوری شنیده شد، دوران چهارمی از روابط میان این دو شخصیت آغاز شد. در این دوره که متأسفانه تاکنون ادامه یافته است رسانه‌های موسسه آموزشی و پژوهشی آیت‌الله مصباح حملات کم‌سابقه‌ای را علیه آیت‌الله هاشمی سامان دادند. آقای هاشمی نیز در مقابل در فرصت‌های مناسب با سخنان کتبی‌آمیز خود به این حملات پاسخ می‌گوید.

مورد اختلاف دیگری که در نقل این خاطره بین آقایان مصباح و هاشمی به وجود آمده مربوط به موضع این آقایان در قبال سازمان مجاهدین است. شما موضع این دو شخصیت را در قبال سازمان پیش گفته چگونه ارزیابی می‌کنید؟ بسیاری از همراهان آقای مصباح بر این باورند که ایشان به سبب بصیرتی که در شناخت خط مجاهدین داشتند، وارد این همکاری نشدند. این در حالی است که در آن برهه زمانی بزرگانی چون رهبر معظم انقلاب، شهید مطهری و شهید بهشتی مخالفی با مواضع سازمان نداشتند. این ادعا مبتنی بر چه سند تاریخی مرتبط با رفتار سیاسی مجاهدین صورت گرفته است؟

آنچه آیت‌الله مصباح در این جلسه درباره سازمان مجاهدین گفته‌اند این نکته بوده که «من آن‌ها را نمی‌شناسم. چیزهایی درباره آن‌ها شنیده‌ام، اما تا آن‌ها را نمی‌شناسم همکاری نمی‌کنم».

به عبارت دیگر آیت‌الله مصباح معتقد بوده‌اند که حتی در شرایط سخت، خفقان و تحت فشار تا شناخت کاملی نسبت به یک گروه وجود نداشته باشد، نمی‌بایست از آن حمایت کرد ولو اینکه فعالیت آن گروه در جهت مبارزه با یک رژیم کاملاً فاسد و نامشروع باشد. تصور کنید اگر بنا بود تمام نیروهای انقلاب به گروه‌های درگیر در میدان مبارزه چنین نگاهی داشته باشند، آیا امکان تحقق وحدت علیه رژیم وجود داشت؟ اصلاً با این ویژگی به نظر شما

قابل تصور بود که انقلاب به این زودی‌ها به پیروزی برسد؟ اما در مقابل آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و بسیاری دیگر از افرادی که از سازمان حمایت می‌کردند بر این اعتقاد بودند که در آن شرایط ویژه، حسن ظاهر کفایت می‌کند؛ زیرا اولویت اول ساقط کردن حکومت است. بله اگر برای آن‌ها ثابت می‌شد که فلان گروه اهداف خطرناکی را دنبال می‌کند از همکاری با آن سر باز می‌زدند. من در اینجا به دو روایت اشاره می‌کنم.

روایت اول: حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در حاشیه کتاب «جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران» چنین می‌نویسند: «آقای هاشمی پس از زندان سال (ظاهر) ۱۳۵۰ از مجاهدین ستایش‌گرانه بلکه عاشقانه یاد می‌کرد. چندی بعد که من بار دیگر به تهران آمده بودم، او به من گفت: خوب است با لاجوردی که تازه از زندان آزاد شده ملاقات کنید و نظر او را درباره مجاهدین جویا شوید. لاجوردی در معاشرت‌های درون زندان به این نتیجه رسیده بود که آن‌ها مارکسیست هستند و آقای هاشمی به شدت تحت تاثیر اطلاعات ایشان قرار گرفته بود. من البته فرصت

نگرفتم در آن سفر شهید لاجوردی را ببینم و او پس از مدت کوتاهی دوباره به زندان افتاد. خلاصه آنکه تغییر نظر آقای هاشمی درباره مجاهدین مدت‌ها پیش از اعلام رسمی ارتداد در سال ۵۴ بود». (جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، چ ششم، صص ۴۰۲) هم‌چنین می‌دانید که آقای هاشمی از جمله مجتهدانی بود که در سال‌های ۵۴، ۵۵ از درون زندان به نجاست مجاهدینی که مارکسیست شده بودند، فتوا داد. (ر.ک: خاطرات عزت‌شاهی، صص ۴۰۰-۴۰۱)

روایت دوم: در همان کتاب به سند جالبی درباره شهید رجایی اشاره شده است. گزارش‌های جالبی بر جای مانده از ساواک، درباره مسجد هدایت وجود دارد که دامنه فعالیت مسجد، اسامی شرکت‌کنندگان فعال و حتی برخی از نکات تاریخی بسیار جالب را نشان می‌دهد. از جمله گزارشی از سخنرانی آقای هاشمی است که جلسه بعد،

دوره‌بین

قریب به اتفاق باران امام و روحانیت مبارز، اولویت اول خود را ساقط کردن رژیم می‌دانستند و مشغول شدن به اموری چون مبارزه با اندیشه‌های افرادی چون دکتر شریعتی را خواست حکومت وقت و انحراف از مسیر مبارزه ارزیابی می‌کردند. این البته تحلیلی من از شرایط آن زمان است.

آیت‌الله مصباح در آنجا که به مبارزه با رژیم می‌پرداخت نیز به شدت احتیاط کرده، جواز حفظی را رعایت می‌کرد.

اما از فضای کلام خود آقای مصباح چنین برمی‌آید که رهبری با آقای هاشمی هم‌رای بوده‌اند چرا که آقای مصباح در سخنان خود با آقای عسگرآبادی با به کار بردن فعل و ضمیر جمع می‌گویند: (در حال حاضر هم نمی‌گویم که «آن‌ها» کار بدی «کردند». شاید «وظیفه‌شان» در آن شرایط همان بود).

آیت‌الله مصباح معتقد بوده‌اند که حتی در شرایط سخت، خفقان و تحت فشار تا شناخت کاملی نسبت به یک گروه وجود نداشته باشد، نمی‌بایست از آن حمایت کرد و لولاً اینکه فعالیت آن گروه در جهت مبارزه با یک رژیم کاملاً فاسد و نامشروع باشد.

روی منبر اعلام می‌کند، کسی که درس قبلی را حفظ کرده، آن را بازگو و از آن انتقاد کند. شهید رجایی برمی‌خیزد و مطالب گفته شده را بیان کرده و اعتراض می‌کند که آقای هاشمی به آن جواب می‌دهد. (ر.ک: باران امام به روایت اسناد ساواک، شهید رجایی، صص ۱۷۲-۱۷۳) در آن جلسه آقای هاشمی بر ضد کمونیست‌ها صحبت کرده بود و اعتراض مرحوم رجایی این بود که ما تنها در مسئله خداوند با آن‌ها اختلاف‌نظر داریم و «کمونیسم حقیقی، عقیده‌ای است منهای خداوند». شهید رجایی خود در جای دیگری با اشاره به آن شب می‌گوید: «شبی در مسجد هدایت آقای هاشمی رفسنجانی سخنرانی می‌کرد و درباره مشرکین و موحدین صحبت می‌کرد و در اینجا از کمونیست‌ها به شدت انتقاد کرد.

هفته بعد من به‌عنوان سوال گفتم که ما با آن‌ها در مسئله اعتقاد به خدا اختلاف داریم. نامبرده نظر من را رد کرد و من نیز که آن موقع تحت تاثیر کتاب «پس از کمونیسم؛ حکومت حق و عدالت» تالیف عبدالحمسین کافی آن‌طور فکر می‌کردم، نظرم تغییر کرد». (همان، صص ۳۲۷ به نقل از جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، چ ششم، صص ۵۳۹، پاورقی)



مقام معظم رهبری در قسمتی از خاطرات خود می‌فرمایند: «آقای مصباح تا آخرش هم الحمدلله، گیر نیفتاد، از بس که ایشان آرام و با ملاحظه کار می‌کرد»

و آن اینکه آیا همکاری اکثر شخصیت‌ها دلیل قانع‌کننده‌ای می‌تواند برای توجیه این همکاری باشد؟ به‌عنوان نمونه آیت‌الله هاشمی که خود از دعوت‌کنندگان به همکاری مبارزین با مجاهدین بوده تلاش داشته است که از امام نیز تاییده‌ای در این راستا بگیرد که حضرت روح‌الله با تیزی خاصی خود تأکید کرده بودند که هاشمی اغفال شده است.

جالب است بدانیم که در این سال‌ها آیت‌الله طالقانی در پیغامی محرمانه خطاب به امام خمینی از مجاهدین خلق با عنوان «انهم فتیه...» یا صاحب کف‌یاد کرده و آیت‌الله منتظری نیز در سال ۱۳۵۰ در نامه‌ای به امام، مجاهدین را این‌گونه مورد ستایش قرار می‌دهد که «تصلب آنان با شعایر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات مذهبی معروف است و مورد توجه همه آقایان و روحانیون واقع شده است». یا آیت‌الله هاشمی نیز با تعبیری چون «جوانان مسلمان، تحصیلکرده، فداکار، مومن، پاک، متعبد و آشنا به معارف اسلامی و جهان‌بینی اسلامی و صدرصد مذهبی» در شهریور ۱۳۵۰ از مجاهدین خلق به نیکی یاد می‌کند.

به هر ترتیب با همه این تلاش‌ها امام خمینی مجاهدین خلق را حتی به اندازه یک کلمه تأیید نمی‌کنند. دلیل چیست؟! آیا می‌توان گفت که حضرت روح‌الله مبارزه را حرام می‌دانسته‌اند یا همانند هاشمی‌ها، طالقانی‌ها و منتظری‌ها بصیرت نداشته‌اند؟! آیت‌الله هاشمی مدعی است که رهبر معظم انقلاب بعد از آن جلسه که ظاهرًا در سال ۱۳۴۸ روی داده و به مدت ۱۰ سال با آیت‌الله مصباح یزدی قهر بوده‌اند. سوال اینجاست که این ادعا چگونه با سخن صریح رهبر معظم انقلاب در اوج دوره اصلاحات که فرمودند: «بنده نزدیک به چهل سال است که جناب آقای مصباح را می‌شناسم و به ایشان به‌عنوان یک فقیه، فیلسوف، متفکر و صاحب‌نظر در مسائل اساسی اسلام ارادت دارم»، سازگار است؟! دو روایت از یک حادثه و چهار سوالی که مطرح شد شاید کلیت ماجرای باشد که این همه جنجال در اطراف آن به‌وجود آمده است.

انتظار طبیعی آن است که در اطراف این سوالات، اندیشه‌شود تا مشخص گردد که آیا واقعا شبهه‌اندازان، دل‌نگران انقلاب هستند یا منافع دیگری را مدنظر دارند؟



مصباح با این دلیل که برای همکاری با مجاهدین خلق حجتی ندارد از این همکاری ابا کرده و هاشمی با عصبانیت و ناراحتی منزل ایشان را ترک گفته است



گروهی از مبارزان پیش از انقلاب مانند آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله منتظری در برهه‌هایی، نوع مبارزه مجاهدین را تمجید کرده‌اند.

هیچ‌گاه از مبارزه و انقلاب جدا نبوده‌اند چگونه باید تفسیر و تاویل شود؟! ۲. چگونه از عدم همکاری با مجاهدین خلق این‌گونه استنباط می‌شود که شخصی مخالف مبارزه با شاه بوده است؟! آیا در این میان حضرت روح‌الله که هرگز منافقین را تأیید نکردند مبارزه با شاه را حرام می‌دانستند یا همکاری با گروهک منافقین را؟!؟

به‌درستی اگر آیت‌الله مصباح یزدی از پیشاتازان مبارزه نبودند چرا مبارزی هم چون آیت‌الله هاشمی این چنین از ایشان می‌خواهند که سازمان مجاهدین خلق را به رسمیت شناخته یا جبهه مشترک ضدامپریالیستی تشکیل دهند؟! مطلب فوق به اضافه امضاهای مکرر آیت‌الله مصباح در کنار علمای طراز اول حوزه علمیه علیه رژیم طاغوت نشان‌دهنده آن است که ایشان هر نوع مبارزه را قبول نداشتند و حاضر نبودند از کسانی حمایت کنند که به‌دنبال تحقق حکومت مارکسیستی بوده و گفته بودند: «اگر روزی قدرت را به‌دست بگیریم در مرحله اول شماها ارواحنیون‌ها را از دم سلسل می‌گذرانیم».

به‌درستی می‌توان بر این نکته تأکید کرد که جرم آیت‌الله مصباح این بود که حاضر نشد در آن سال‌ها از این گروهک منحط و منحرف حمایت کند. ۳. گفته می‌شود بسیاری از شخصیت‌ها در آن برهه با مجاهدین همکاری داشته‌اند و باز سوال سابق باقی است

یک دیدار

دو روایت و چند سوال!

نیم‌نگاهی به مشاجره تاریخی آقایان مصباح و هاشمی

مصباح یزدی می‌گوید آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از وی خواسته که با مجاهدین خلق همکاری کند و در این میان برای جلب نظر مصباح گفته شده است که «مجاهدین نماز شب‌خوان بوده و حقوق اندکی گرفته و مابقی را برای مبارزه صرف می‌کنند». مصباح با این دلیل که برای همکاری با مجاهدین خلق حجتی ندارد از این همکاری ابا کرده و هاشمی با عصبانیت و ناراحتی منزل ایشان را ترک گفته است. این کل ماجرای است که دو طرف روایت می‌کنند.

یک طرف می‌گوید کسانی که زمان شاه مبارزه را حرام می‌دانستند امروز میان‌دار شده‌اند ولی سوی دیگر میدان می‌گویند مبارزه که همکاری با مجاهدین یا همان منافقین را نپذیرفته است.

در این میان سوالات چندی مطرح است که باید پرسید:

۱. اگر مراد آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از کسانی که زمان شاه مبارزه را حرام می‌دانسته‌اند شخص آیت‌الله مصباح یزدی است چنانچه سیل هجمه‌ها و قرینه‌خوانی‌ها نیز این مدعا را ثابت می‌کند، انبوه اسناد موجود و روایت‌های بزرگان انقلاب از جمله آیت‌الله یزدی که می‌گویند «آیت‌الله مصباح

یک دیدار و دو روایت! شاید این تعبیر مناسب‌ترین و نزدیک‌ترین تعبیری باشد به آنچه که این روزها در جدال خاطر‌ها میان دو شخصیت تاریخ انقلاب شاهد آن هستیم. در یک طرف ماجرا آیت‌الله هاشمی رفسنجانی می‌گوید در دیداری که در منزل شهید آیت‌الله قدوسی روی داده از آیت‌الله مصباح یزدی خواسته که به جبهه ضدامپریالیستی بیوندد ولی آیت‌الله مصباح با این بهانه که در جبهه مورد نظر مجاهدین خلق و چپی‌ها نیز حضور دارند از مبارزه استنکاف کرده و «مبارزه با شاه را حرام دانسته است».

سوی دیگر ماجرا روایت دیگری دارد؛ آیت‌الله مصباح یزدی می‌گوید دیدار نه در منزل شهید آیت‌الله قدوسی که در خانه خود مصباح برگزار شده و از سوی دیگر علی‌رغم روایت هاشمی که می‌گوید آیت‌الله خامنه‌ای نیز در این دیدار سخن گفته و از آیت‌الله مصباح یزدی گلایه کرده است، روایت دوم می‌گوید در این ملاقات صبح تا ظهر رهبر معظم انقلاب سخنی نگفته و سکوت اختیار کرده‌اند.

از این دو گنگی‌ها که بگذریم به بخش اصلی ماجرا می‌رسیم و آن اینکه آیت‌الله



بررسی سوابق مبارزاتی آیت‌الله مصباح در گفت‌وگو با سید حمید روحانی

از آقای مصباح دروغی نشنیده‌ایم

سید حمید حسینی روحانی، مورخ انقلاب اسلامی و از اعضای دفتر امام خمینی در نجف اشرف بوده است. مرکز اسناد انقلاب اسلامی به ریاست روحانی در سال ۱۳۵۹ تأسیس شد. اما سید حمید روحانی چند سالی است که از مرکز اسناد فاصله گرفته و در حال حاضر در «مرکز بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی» مشغول به فعالیت است. با وی در مورد خاطره مورد مناقشه آیت‌الله هاشمی و آیت‌الله مصباح یزدی گفت‌وگو کردیم. ناگفته نماند، مباحث مطرح‌شده توسط ایشان صریح و منحصر به فرد است اما به رسم امانت هر آنچه حجت‌الاسلام روحانی بیان کرده‌اند به سطور کشیده شده است.

○ مباحث پیرامون نقش آیت‌الله مصباح و آیت‌الله رفسنجانی را در مبارزات منجر به پیروزی انقلاب بهانه قرار دادیم. تا به دو موضوع ورود پیدا کنیم؛ یکی نسبت روحانیون با انقلاب اسلامی در دوران پیش از پیروزی انقلاب و دیگری فعالیت‌های مجاهدین خلق که بعدها به منافقین مشهور شدند. در ابتدا بفرمایید شما روحانیون فعال در دهه ۴۰ و ۵۰ را که مشغول مبارزه برای انقلاب اسلامی

بوده و اطراف امام قرار داشتند، چگونه دسته‌بندی می‌کنید؟ در ابتدا آغاز هفته دفاع مقدس و پیروزی مردم یمن را گرامی می‌داریم. این پیروزی تنها پیروزی مردم یمن نبود، بلکه پیروزی مقاومت بود. شکست دولت یمن نبود، بلکه شکست همه دولت‌های مرتجع منطقه بود که در محور اعتدال در مقابل مقاومت ایستاده‌اند و در رأس آن‌ها رژیم سعودی است که یک رژیم صهیونیستی است؛ هم چنین دولت‌های

امارات و اردن و مصر که تحت عنوان محور اعتدال به دنبال در هم شکستن مقاومت علیه صهیونیسم و امپریالیسم هستند. دولت ایران هم که با شعار اعتدال و مقابله با افراط‌گرایی و خشونت‌طلبی به صحنه آمد در آغاز همین سیاست را دنبال می‌کرد و سعی کرد نیروهای مقاوم و حزب‌اللهی را با چماق خشونت‌طلبی و افراط‌گرایی از صحنه کنار بزند و منظورش از اعتدال کرنش در برابر استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی است که البته در ایران نتوانستند به آن نقشه‌ها جامه عمل بپوشانند. این عملکرد به همان نحو بود که دولت‌های وابسته در منطقه نیز سعی کردند محور مقاومت را کنار بزنند. البته در اینجا یک نکته وجود دارد و آن موضع آقای هاشمی رفسنجانی است که به موضع رژیم سعودی بسیار نزدیک است. ایشان از وقتی که دولت آقای روحانی به قدرت رسید، تلاش کرد به رژیم سعودی نزدیک شود، اما آن‌ها به وی بهایی ندادند و دریافتند که آقای هاشمی در نظام جمهوری اسلامی نقشی ندارد، اگر در ایران نقشی داشت نباید حزب‌الله در سوریه و غزه پیروز می‌شد. این هانشان‌دهنده این است که نظام اسلامی نظام مقاومت است و افرادی مثل هاشمی در این نظام جایگاهی ندارند. البته این را باید در نظر داشت که این‌گونه موضع‌گیری‌های انحرافی و ارتجاعی نشان از این واقعیت دارد که آقای هاشمی آن‌گونه که باید و شاید از آغاز با امام همراه نبوده‌اند و طبق جو حرکت کرده‌اند. آن روز که جو، جو حرکت مسلحانه بود و منافقین در بورس بودند، آقای هاشمی از آن‌ها حمایت می‌کرد. آن روزی که انقلاب اوج گرفت و حمایت از امام ارزشمند و مایه اعتبار بود، آقای هاشمی به ظاهر از یاران امام شد و بعد هم که احساس کرد حریف آمریکا نمی‌شود، به امام جام زهر را نوشاند و سعی کرد

که در مقابل آمریکا ایشان را تسلیم کند، اما نتوانست. بصیرت ملت و هوشیاری رهبری این توطئه را خنثی کرد. اما ایشان این اندیشه انحرافی را همواره دنبال می‌کند و سعی می‌کند ایران را از موضع مقاومت دور سازد. سعی می‌کند که نظام جمهوری اسلامی را به کشور‌های ارتجاعی و وابسته به آمریکا نزدیک کند. لذا آقای هاشمی برای دلجویی و نزدیک شدن به رژیم سعودی، به دولت بشار اسد، تهمت استفاده از سلاح‌های شیمیایی می‌زند یا برای مردم سوریه اشک تمساح می‌ریزد که به جنگ دیکتاتوری بشار اسد گرفتار شده‌اند. لایبر این باور است که رژیم سعودی یک حکومت دموکرات و لیبرال و آزامنش است که در آن به

مردم ظلم و تجاوزی نمی‌شود. اخیراً هم در موضع‌گیری‌هایش اظهار کرد که دور بودن ایران و عربستان سعودی از یکدیگر تبعات سوئی برای منطقه دارد. این مقدمه‌ای برای نزدیک‌سازی ایران به رژیم‌های حلقه به گوش و دست‌نشانده منطقه است، که سیاست حمایت از رژیم صهیونیستی و رویارویی با مقاومت را دنبال می‌کند و با اسلام ناب محمدی (ص) سرستیز دارد. رژیم سعودی از صهیونیسم خطرناک‌تر است. رژیم صهیونیستی در برابر اسلام ایستاده و همه ماهیت آن را می‌شناسند، اما رژیم سعودی با ماسک خادم‌الحریمین و به نام اسلام، همان هدف را دنبال می‌کند.

در مورد سوال شما درباره دست‌بندی روحانیت، آن‌هایی که متعهد بودند و هستند، از روزی که امام نهضت را آغاز کردند، سر در راه امام نهادند و راه ایشان را پی گرفتند و تلاش کردند که در مقابل فشارها و توطئه‌های همه‌جانبه عناصر مرتجع و منافقی که در حوزه‌ها و جرگه روحانیت بودند، بایستند. قطعا در میان روحانیون آن‌هایی که در خط امام و ولایت بودند، شیوه مبارزاتشان با کسانی که با شیوه پارلمانتاریستی مبارزه می‌کردند، متفاوت بود. در درون نهضت امام از روحانیت مبارز برخی فقط در صحنه سیاسی دنبال حرکت و فعالیت‌هایی روینایی مثل صدور اعلامیه و تظاهرات و این‌ها بودند و برخی دنبال مسائل زیربنایی و بنیادین بودند، دنبال اینکه انسان تربیت کنند، چون درک می‌کردند که اگر نهضت در جهت ساختن واحدها و افراد بامعلومات و اندیشمند، کوهی کند و نتواند نیروهایی پرورش دهد که به اسلام و مبانی اسلام و اصل ولایت به‌صورت زیربنایی ایمان داشته باشند، خطر انحراف وجود دارد. افرادی مثل آیت‌الله مطهری، بهشتی و مصباح از افرادی بودند که اگر چه در صحنه مبارزه حضور داشتند، سعی می‌کردند فعالیت‌های انسان‌سازانه‌شان را نیز به‌صورت زیرزمینی دنبال کنند. تفاوت آیت‌الله مصباح با حجت‌الاسلام هاشمی در همین بود؛ آقای هاشمی در صحنه مبارزاتی حضور داشت، اما نمی‌توانست انسان‌های عمیق و وارسته و خودساخته پرورش دهد، چون علمش را نداشت. اما آیت‌الله مصباح هم در صحنه مبارزات حضور داشت، اعلامیه‌ها را امضا می‌کرد، در جلسات جامعه مدرسین بود و افراد را در مبارزه راهنمایی می‌کرد و هم از دیگر سو به‌صورت زیرزمینی انسان‌های متعددی تربیت می‌کرد. در یک کلام آیت‌الله مصباح مجاهد فی سبیل‌الله تربیت می‌کرد و آقای



آیت‌الله

مصباح مجاهد

فی سبیل‌الله

تربیت می‌کرد

و آقای هاشمی

ندانسته و

ناخودآگاه

منافق تربیت

می‌کرد. این

تفاوت اولشان

بود که قهرا

مسیر آن دو را

جدا می‌کرد

دره‌بین

○ موضع آقای هاشمی رفسنجانی است که به موضع رژیم سعودی بسیار نزدیک است. ایشان از وقتی که دولت آقای روحانی به قدرت رسید، تلاش کرد به رژیم سعودی نزدیک شود، اما آن‌ها به‌ویژه بهایی ندادند و دریافتند که آقای هاشمی در ایران نقشی داشت نباید حزب -الله در سوریه و غزه پیروزمی شد

○ این گونه موضع گیری های انحرافی و از تجاعی نشان از این واقعیت دارد که آقای هاشمی آن گونه که باید و شاید از آغاز با امام همراه نبوده‌اند و طبق جو حرکت کرده‌اند

○ اخیراً هم آقای هاشمی در موضع گیری‌هایش اظهار کرد که دور بودن ایران و عربستان سعودی از یکدیگر تبعات سوئی برای منطقه دارد. این مقدمه‌ای برای نزدیک سازی ایران به رژیم‌های حلقه به گوش و دست‌نشانده منطقه است

○ قطعا در میان روحانیون آن‌هایی که در خط امام و ولایت بودند، شیوه مبارزاتشان با کسانی که با شیوه پارلمانتاریستی مبارزه می‌کردند، متفاوت بود

○ آقای مصباح اهل گرفتن مسئولیت نبود! ایشان اصولاً یک مرد عارف و وارسته‌ای بودند که از فعالیت‌های اجرایی خود رابر حذر می‌داشتند.

خاطره تحریف شده است؟

آقای هاشمی صدر صد نادرست می‌گوید البته موضعی که آقای مصباح گرفته‌اند، درباره اصل خاطره نیست و ایشان درباره جایگاه مجاهدین در آن زمان اظهار نظر کرده‌اند. آقای هاشمی هم در خاطراتش به این مسئله اشاره می‌کند. آقای هاشمی می‌گوید که مصباح با چپی‌ها و مجاهدین مشکل دارد. این نکته را هم عرض کنم که روزی که تلگرام حمایت از امام در تأیید مرجعیت امام امضا شد، رژیم شاه همه تلاشش برای بازداشتن روحانیت از حمایت از امام بود. حتی وقتی رژیم شاه متوجه شد که روحانیت تصمیم گرفته برای حمایت از مرجعیت امام سه سال زندان را به جان بخرد، آیت‌الله سعیدی را در زندان به شهادت رساند و سند کشتن ایشان را به آیت‌الله مطهری نشان داد. این موضوع را در کتاب نهضت امام و دفتر نخست سندهای متناقض ساواک درباره مرگ سعیدی آورده‌ام. ساواک آن سندها را به آیت‌الله مطهری نشان داد تا به روحانیت بفهماند این بار بر خورد ساواک تنها زندان نیست خطر مرگ است. آیت‌الله مصباح در چنین شرایطی، تلگرام تأیید مرجعیت امام را امضا کردند

یکی از ویژگی‌های آقای مصباح این بود که درباره افراد، کم صحبت می‌کردند. من با ایشان رفت و آمد زیادی داشتم. اگر اسم شریعتمداری می‌آمد ایشان سکوت می‌کردند و لبخند معناداری می‌زدند که نشان می‌داد نسبت به او ذهنیتی منفی دارند. البته این برای فردی معلوم بود که منش ایشان را می‌شناخت حتی وقتی آقای شریعتمداری در اوج نهضت اعلامیه‌های صادر کردند و در آن این گونه نوشتند که «هن تا آخرین قطره خون در این راه مبارزه می‌کنم و چگونه از پای بنشینیم در حالی که اساس اسلام در خطر است!» من وقتی این را برای ایشان می‌خواندم، سکوت می‌کردند و لبخندی می‌زدند که نشان از بی‌اعتقادی‌شان نسبت به آقای شریعتمداری داشت. ایشان هیچ وقت علیه آقای هاشمی یا دیگران صحبتی نمی‌کرد. اصل جریان این است که ایشان از روز آغاز نهضت امام تا پیروزی انقلاب و رحلت امام، تبعد ویژه‌ای نسبت به امام داشت و امام را به تمام معنا قبول داشت و سر در راه امام گذاشته بود. و وقتی مقام معظم رهبری آمدند، همان ایمان را نسبت به ایشان ادامه داد. این اتهامی هم که می‌گویند ایشان مبارزه را حرام می‌دانستند، دروغ است. اگر آقای مصباح چنین اعتقادی داشتند، این مسئله بین آقای هاشمی و ایشان نمی‌ماند و مثل توب صد می‌کرد و در سطح حوزه منعکس می‌شد. افزون بر این آیت‌الله مصباح رادامدی‌اند که واقعا در اعتقاد خود راسخ و صریح هستند

و اگر اعتقادی خلاف دیگران داشته باشند، آن را پنهان نمی‌کنند مثل ایستادگی‌ای که در جریان شریعتی داشتند. آیت‌الله مصباح در حالی در برابر شریعتی ایستاد که شماری از بزرگان حوزه به شریعتی دید مثبتی داشتند. پس اگر ایشان مبارزه را حرام می‌دانستند از اعلام آن پروا نمی‌کردند. علاوه بر این می‌بینیم که ایشان در سال ۱۳۴۹ و بعد از رحلت آیت‌الله حکیم (اعلی الله مقامه)، در تلگرامی - که نسخه‌ای از آن را اکنون می‌بینید - مرجعیت امام را تأیید می‌کنند. پس چگونه ایشان مبارزه با شاه را حرام می‌دانسته‌اند در صورتی که مرجعی را که طلایه دار مبارزه با شاه است تأیید کرده‌اند؟! آیا ایشان در سال ۴۸ مبارزه را حرام می‌داند و در سال ۴۹ در استواری مرجعیت امام می‌کوشند؟

○ پس شما اصل خاطره آقای هاشمی را تکذیب می‌کنید؟
با معتقدید روایت ایشان از آن

عرض کنم تا وقتی آیت‌الله بروجردی در قید حیات بودند، هیچ‌گاه در محیط عمومی جامعه قم صدای آهنگ شنیده نمی‌شد. اما وقتی ایشان فوت کردند، در قم صدای آهنگ بلند شد. من در حجره نشسته بودم که نامهای خطاب به مراجع بنویسم و از آن‌ها درخواست کنم که این معنویت موجود در قم را از دست ندهند، اما نمی‌توانستم متن درستی تنظیم کنم. تا آن روز هم قلم به دست نگرفته بودم. در همین اثنا آقای مصباح آمدند و پیش‌نویسی برای من تنظیم کردند. سوال کردند که این نامه را خطاب به چه کسانی می‌نویسید؟ گفتم آقایان گلپایگانی و نجفی و شریعتمداری. ایشان گفتند که از همه این‌ها مهم‌تر آقای روح‌الله خمینی است. من در آنجا بودم که با امام آشنا شدم. من از همان روز تا امروز ندیدم که آقای مصباح به مرجعی غیر از امام اعتقاد داشته باشد. همیشه مبلغ و مروج امام بود و در راستای اهداف ایشان حرکت می‌کرد. اختلاف ایشان با هاشمی هم مربوط به همین بود، چرا که آیت‌الله مصباح ذوب در امام بودند و به امام تبعید داشتند. یکی از ویژگی‌های ایشان این است که گروه‌هایی چون نهضت آزادی و جبهه ملی و این‌ها اعتقاد نداشتند و آن‌ها را در خط اسلام ناب محمدی نمی‌دیدند. لذا می‌بینیم که در سال ۱۳۴۸ که زمزمه ورود مجاهدین به صحنه پیچیده شد، آقای مصباح بر اساس بی‌اعتمادی‌ای که به نهضت آزادی و افراد آن جریان داشت، نمی‌توانست به این‌ها اعتماد کند و لذا می‌گوید نسبت به این‌ها نظر مثبتی ندارم. از همین جا اختلاف‌ها شروع می‌شود.

○ به نظر هیچ یک از بزرگان انقلاب اسلامی همچون شهید مطهری، شهید بهشتی و... موضع مخالفی در برابر مجاهدین اتخاذ نکرده‌اند و فقط آیت‌الله مصباح است که چنین ادعایی در شناخت خط مجاهدین پیش از تغییر موضع آن‌ها دارد. آیا سند تاریخی برای اثبات ادعای ایشان وجود دارد؟

مجاهدین دست‌پرورده‌های نهضت آزادی و جبهه ملی بودند. آیت‌الله مصباح به این دو بی‌اعتقاد بودند و آن‌ها را منحرف می‌دانستند، لذا طبیعی بود که به شاگردان و دست‌پرورده‌هایشان اعتماد نکنند. البته آیت‌الله مطهری نیز دیری نباید که به ماهیت سازمان مجاهدین به درستی پی‌برند.

○ تعامل ایشان با دیگر فعالان و مبارزان برجسته انقلاب که چنین اعتقادی نداشتند، همچون آیت‌الله مطهری و شهید بهشتی چگونه بود؟ آیا منازعه‌ای در این باره داشته‌اند؟

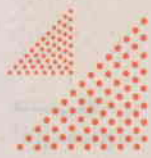
هاشمی ندانسته و ناخودآگاه منافق تربیت می‌کرد. این تفاوت اولشان بود که قهرامسیر آن دورا جد می‌کرد.

یک نظر، نظر شما درباره آقای مصباح است، اما برخی در مقابل این نظر، معتقدند آقای مصباح هیچ بیانی‌های را امضا نکرده و در هیچ فعالیت انقلابی نیز حضور نداشته است و ماجرای چراغانی کردن سال ۱۳۵۷ و جبهه نرفتن ایشان را هم به این موارد اضافه می‌کنند و حتی آقای مصباح را یک حجتیه‌ای اسلامی می‌دانند و این بازل را با حمایت ایشان از آقای احمدی‌نژاد تکمیل می‌کنند. آیا سندی که دل بر حضور آقای مصباح در نهضت انقلاب باشد در دست داریم؟

اولین نکته‌ای که در اینجا باید عرض کنم این است که آفتاب آمد دلیل آفتاب! شما هیچ اعلامیه‌ای از جامعه مدرسین یا حوزه علمیه نمی‌بینید که آقای مصباح آن را امضا نکرده باشد. کدام اعلامیه است که فضایی حوزه آن را امضا کرده باشند و ایشان آن را امضا نکرده باشد؟! نکته دوم درباره شب‌نامه بعثت و همراهی آقای مصباح با آقایان خسروشاهی، هاشمی و دیگران است. آقای مصباح احساس کردند این نشریه به معنای واقعی در خط امام و انقلاب نیست و بعضی افراد، آقای شریعتمداری را که اعتقاد چندانی به امام و مبارزه نداشت، در این نشریه ترویج و تأیید می‌کنند. این چنین بود که ایشان از آن‌ها جدا شدند و به تنهایی و به صورت دقیق در خط امام و انقلاب، نشریه انتقام را منتشر کرد. این نشان از فعالیت ایشان در جریان مبارزات بوده است. این نکته را هم عرض کنم که ایمانی که آقای مصباح به امام داشتند را کمتر کسی داشت.

○ چرا امام مسئولیتی به ایشان واگذار نکردند؟

آقای مصباح اهل گرفتن مسئولیت نبود! ایشان اصولاً یک مرد عارف و وارسته‌ای بودند که از فعالیت‌های اجرایی خود رابر حذر می‌داشتند. اگر هم به تأسیس موسسه و دانشگاهی به نام امام دست زدند، در راستای رسالت تربیت انسان بود. به‌طور کلی ایشان از کار اجرایی و مسئولیت‌های سررودادار گریزان بودند. خاطره‌ای از ایمان ایشان به حضرت امام عرض کنم. وقتی آیت‌الله بروجردی رحلت کردند، من به تازگی طلبه شده بودم. هم‌حجره‌ای به نام امیرزا هادی فقهی داشتم که از استادی و فضایی حوزه‌ای بودم. با ایشان در مدرسه حجتیه هم‌حجره بودم. به برکت وجود ایشان در سال اول حضورم در قم با آیت‌الله مصباح آشنا شدم. حضور در محضر آیت‌الله مصباح، مرحوم آشیخ علی‌آقای تهرانی معروف به پهلوانی و این‌ها که از مردان عارف بودند، موجب شد با مسائل معنوی آشنا شوم. البته خاستگاه معنوی من در خانواده‌ام شکل گرفت اما با آشنایی با شخصیتی مانند آیت‌الله مصباح بود که استواری یافت. باید



مجاهدین دست‌پرورده‌های نهضت آزادی و جبهه ملی بودند. آیت‌الله مصباح به این دو بی‌اعتقاد بودند و آن‌ها را منحرف می‌دانستند



اعلامیه‌ای که توسط آیت‌الله مصباح نوشته و توسط انقلابیون توزیع گردید.



متن تلگراف تسلیت درگذشت آیت‌الله حکیم خطاب به حضرت امام که به امضای آیت‌الله مصباح رسید.

در آن برهه بزرگانی چون شهید مطهری هم از مجاهدین حمایت می‌کردند و حتی تلاش می‌کردند دلداری بین امام و مجاهدین برقرار کنند و این تلاش‌ها تا سال ۱۳۵۷ هم ادامه داشت؟

آقای مطهری البته زودتر و در ده دوم پس از آیت‌الله مصباح، به انحراف مجاهدین پی برد. آیت‌الله مصباح بدون شناخت مجاهدین و مبتنی بر اصل بی‌اعتمادی به گروه‌های سیاسی مجاهدین را رد می‌کرد. اما آقای مطهری مجاهدین را با شناختی که به دست آورد، رد می‌کرد. این گونه هم نبود که مطهری تا سال ۵۷ جانبدار منافقین باقی بماند.

الان به اسامی‌ای که این تلگرام را امضا کرده‌اند نگاهی کردم. می‌بینم که همه این بزرگواران یک عکس در زندان دارند! یکی از اتهاماتی که به مخالفان آیت‌الله مصباح وارد می‌کنند، زندان نرفتن ایشان و عدم حساسیت ساواک نسبت به ایشان است. نکته بعد اینکه افرادی هم هستند که این بیانیه را امضا کرده‌اند اما موضعشان تغییراتی کرده، از آقای منتظری گرفته تا آقای صاعقی. آیا اساساً می‌توان امضای چنین بیانیه‌هایی را دال بر انقلابی بودن و بر خط امام بودن دانست؟

من این سند را از این جهت آوردم که آقای هاشمی گفته ایشان در سال ۴۸ مبارزه را حرام دانسته، در حالی که ایشان در سال ۴۹ مرجعیت امام را که بر چمدار مبارزه با شاه بوده است، امضا کرده‌اند، که این دلیلی آشکار بر نادرستی ادعای آقای هاشمی است.

اما در مورد زندان و ساواک، آقای مصباح از هوشیاری و الای بر خوردار بودند و در نتیجه به دام نمی‌افتادند. وقتی اساسنامه جامعه مدرسین در منزل آیت‌الله آذری کشف شد، ساواک همه اسامی قید شده در آن اساس نامه را تحت تعقیب قرار داد. آقای مصباح در آن موقع به تهران آمدند و مخفی شدند. هم چنین آیت‌الله مشکینی به نجف رفت و بازداشت نشد. مقام معظم رهبری و عده‌ای دیگر هم بودند که

در این جریان دستگیر نشدند. آقایان ربانی و جنتی و قدوسی و... هم دستگیر شدند. از آنجایی که بیشترین فعالیت آقای مصباح بر زمین می‌بود، کمتر در معرض دید ساواک قرار می‌گرفت. همین اتهام در زمان حیات آقایان بهشتی و مطهری نیز درباره آن‌ها مطرح می‌شد. عناصر مرموز و چپی‌ها می‌دانستند که این‌ها دارند به صورت ریشه‌ای با اندیشه‌های مارکسیستی و لیبرالیستی مبارزه می‌کنند لذا سعی می‌کردند با چنین حربه‌هایی و اتهام‌هایی مانند اینکه مبارز نیستند، آن‌ها را زیر سوال ببرند. این نکته نیز بایسته یادآوری است که نه زندان رفتن‌ها نشان از مبارز بودن است و نه زندان نرفتن از عدم مبارزه حکایت دارد. عبدالرضای حجازی فراوان زندان رفت لیکن پس از آنکه انقلاب به پیروزی رسید مشخص شد که با ساواک همکاری داشته است و اعدام شد. بزرگانی نیز مانند آیت‌الله فاضل لنکرانی و آیت‌الله حاج شیخ محمد شاه‌آبادی هیچ‌گاه زندان نرفتند اما در صف اول مبارزه و انقلاب بودند. راستی چرا کسی از آقایان محمد خاتمی و دکتر حسن روحانی سوال نمی‌کند که در دوران مبارزه و انقلاب کجا بودند؟ چند اعلامیه امضا کردند، آیا اصولاً چند بار به جبهه رفتید. آیا اصولاً در دوران ستمشاهی پایتان به کلاتری رسید؟

در دوران دفاع مقدس آقای مصباح چه فعالیت‌هایی داشتند؟

به جبهه جنگ رفتن یا نرفتن بسته به تکلیف و تشخیص بزرگان و علمای دین است؛ از مدرسین حوزه قم مگر چند نفر به جبهه رفتند؟ آیت‌الله مصباح تنها فردی هستند که شاگردانی را تربیت کرده‌اند که پاسخگوی شهیدان وارده به انقلاب‌اند. تهمت‌هایی مثل جشن گرفتن در سال ۱۳۵۷ نیز دروغ است.

یعنی موسسه راه حق در

سال ۱۳۵۷ چراغانی نکرد؟

خیر! موسسه ایشان چنین اقدامی را نتوانستند نهاد تهمت‌هایی از این دست را همیشه به بزرگان وارد کرده‌اند، مث همین تهمت که آقای مصباح مبارزه با شاه را حرام می‌دانسته است. چقدر این وقیحانه است. ایشان مبارزه در کنار چپی‌ها و منافقین را حرام می‌دانستند، نه مبارزه با شاه را.

شما در این فاصله ده ساله که آقای هاشمی به عنوان قهر ده ساله رهبری با آقای مصباح مطرح کرده‌اند، نمونه‌ای از برخورد حضرت آقا با ایشان را مشاهده کرده‌اید؟

من در آن زمان ایران نبودم. اما مسلمانا قهری در کار نبوده، علما و بزرگان اسلام، هیچ‌گاه به علت اختلاف نظر، با همدیگر قهر نمی‌کنند. قهر کردن فعل افراد کوه نظر و کم جنبه است. به نظر من نسبت ناروا به مقام معظم رهبری خلاف گویی‌های جناب آقای هاشمی را بیشتر نمایان می‌سازد.

با این فرض، علت همراهی رهبری با آقای هاشمی چه بوده است؟

شاید مقام معظم رهبری بر آن بوده‌اند که آیت‌الله مصباح را از انتقاد و افشاکاری علیه شریعتی باز بدارند، که موجب تفرقه و تشتت نشود. لیکن این نکته درخور توجه است که در حوزه‌های علمیه اگر فردی از اعضا مبارزه کنار می‌کنند، افراد دیگری راه نمی‌افتادند به خدمت او برسند و به او بگویند بیا و مبارزه کن! این یک اصل کلی بود که هر کس وظیفه خود را می‌داند آنچه مهم بود دوری از اختلاف بین مبارزین و هماهنگی میان آن‌ها بود اما اینکه اگر کسی از مبارزه کنار بکشد، آقایان راه بیفتند و به خانه وی بروند و بگویند «چرا مبارزه نمی‌کنی؟» من چنین چیزی را ندیدم. از اساتید برجسته حوزه بودند کسانی که مبارزه را جدی نگرفتند و کسی هم به معضرت ایشان نرسید و از آن‌ها نخواست که به مبارزه بپردازند. این جلسه نهایتاً حالت مشورتی داشته است.

حاج آقا! این پاسخ‌های که ارائه کردید چقدر برآمده از تاریخ‌دانی شما و چقدر ناظر به تعاملات و ارادت شخصی تان به آقای مصباح است؟

آنچه من در حال حاضر تحلیل می‌کنم به شناختم از حوزه، روحانیت، نحوه مبارزه روحانیت و تاریخ است.

یک فرد کت و شلواری کراواتی از خاستگاه نهضت آزادی را فرض کنید. در مبارزات حضور داشته و امام را هم قبول داشته‌اند. در



من از روزی که آقای مصباح امام را به من معرفی کرد تا امروز ندیدم که ایشان به مرجعی غیر از امام اعتقاد داشته باشد. همیشه مبلغ و مروج امام بود و در راستای اهداف ایشان حرکت می‌کرد.

در سال ۱۳۴۸ که زمزمه ورود مجاهدین به صحنه پیچیده شد، آقای مصباح بر اساس بی‌اعتمادی‌ای که به نهضت آزادی و افراد آن جریان داشت، نمی‌توانست به این‌ها اعتماد کند و لذا می‌گوبد نسبت به این‌ها نظر مثبتی ندارد. از همین جا اختلاف‌ها شروع می‌شود.

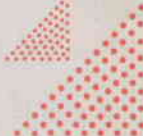
در مورد زندان و ساواک، آقای مصباح از هوشیاری و الای بر خوردار بودند و در نتیجه به دام نمی‌افتادند.

جریان مبارزات زندان نرفته و در دوران جنگ هم، چه خودش و چه خانواده اش در جبهه حضور نداشته‌اند. از امام هیچ نامه‌ای خطاب به ایشان وجود ندارد و هیچ مسئولیتی به ایشان واگذار نشده است. خوب و بدترین این دو به نوعی یکی است. آیا شما به جریان مقابل هم حق انتقاد از آقای مصباح را می‌دهید؟ و سوال دوم اینکه از مسیر طی شده توسط ایشان چه دفاعی دارید؟

اولاً اینکه خود این حمله‌ای که نسبت به آقای مصباح می‌شود، نشان از موقعیت و نقش ایشان در پیشبرد مبارزات دارد. اگر ایشان یک انسان بی‌تفاوت و خشن بود، این حملات به ایشان نمی‌شد. کافی است سیر تاریخی مبارزات در قم را ببینید و امضای ایشان در اعلامیه‌ها و حضورشان در جامعه مدرسین را بررسی کنید. هم چنین نظرات بزرگان حوزه، مثل آیت‌الله یزدی را نسبت به ایشان بشنوید. نکته دوم عملکرد ایشان است. اگر سرگذشت ایشان و مبارزاتشان را جمع‌آوری کنیم، یک کتاب می‌شود. من یک اعلامیه از ایشان دارم که به قلم خودشان است و خودم در زمان نوشتن آن حضور داشتم. نکته سوم هم این است: آقای شیخ یوسف صاعقی در جریان مبارزات چقدر حضور داشته و کدام اعلامیه را امضا کرده است؟ چرا کسانی به سراغ او نرفته و از او نپرسیده‌اند که چرا مبارزه نمی‌کنی؟

امضای آقای صاعقی در همین تلگرام تسلیت درگذشت آیت‌الله حکیم به امام موجود است!

حالا در کل مبارزات عرض می‌کنم. ایشان چند بار زندان رفت؟ چقدر در مبارزه بوده؟ چه نقشی در این جریان ایفا کرده؟ چرا برای ایشان این هیاهو وجود ندارد؟ چون ایشان موضع خنثایی دارد. ایشان کسی نیست که خطری



هاشمی گفته

آقای مصباح در سال ۴۸ مبارزه را حرام دانسته، اما ایشان سال ۴۹ مرجعیت امام را امضا کرده‌اند و این دلیلی آشکار بر نادرستی ادعای آقای هاشمی است

ذره بین

- شاید مقام معظم رهبری بر آن بوده اند که آیت الله مصباح را از انتقاد و افشاگری علیه شریعتی باز بدارند، که موجب تفرقه و تشتت نشود.
- آقای مصباح برای خودش کار فکری و علمی انجام می‌داده و تکلیفی نداشته است و آقای بهشتی برای خودش!
- تفاوت بین آقای هاشمی و آیت الله مصباح این است که آیت الله مصباح، عارف و وارسته و از دورغ و تزویر میراست. اما از آقای هاشمی بارها خلاف شنیده‌ایم.
- اینکه امام فرمود «میزان حال فعلی افراد است» این برای ما معیار است.
- ما امروز با بررسی‌هایی که انجام داده‌ایم به این می‌رسیم که ایشان از ابتدا دچار اوجاج بودند، زیرا پایه‌های مواضع سیاسی ایشان بر گرفته از نهضت آزادی و جبهه ملی بوده است.

و نه انقلاب را و الان هم با همان زمینه در حال حرکت است. به نظر من ایشان اصل ولایت فقیه را آنگونه که امام می‌فرمودند قبول نداشته و خودش را همه بالاتر می‌دانسته است. من قصد زبرسوال بردن سابقه مبارزاتی ایشان را ندارم، اما آنچه مهم است این است که ایشان اسلام ناب محمدی را شناخته و خط امام را درک نکرده است. ایشان می‌خواهد با تمسک به آیه «وَ لَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فِسْقًا اللَّهُ عَذَابُ غَيْرِ عِلْمٍ» چیزهایی را که آنان به جای الله می‌خوانند، دشنام دهد که آنان نیز بی هیچ دانشی، از روی کینه‌توزی به الله دشنام دهند» (انعام، آیه ۱۰۸) این برداشت را مطرح کند که مانع از شعار مرگ بر آمریکا شود، این شعار مرگ بر آمریکا ملاک قرار دهد؟ بی‌دقتی از این موضع ایشان می‌بارد!

نکته آخر هم اینکه تفاوت بین آقای هاشمی و آیت الله مصباح این است که آیت الله مصباح، عارف و وارسته و از دورغ و تزویر میراست. اما از آقای هاشمی بارها نکات نادرست شنیده‌ایم. مثل همین که می‌گفت امام گفت مرگ بر آمریکا نگوید. این در حالی است که امام پیش از فوت شان بهترین آرزو برای آمریکا را آرزوی مرگ می‌دانند و در وصیت‌نامه شان تاکید می‌کنند که تنها زبید زمان امام حسین را لمن نکنید و زبید زمانه‌تان را نیز لمن کنید. بنابراین چون ما از آقای هاشمی خلاف دیدیم، نمی‌توانیم به هیچ گفته ایشان اعتماد داشته باشیم. اما حرف و نظر آقای مصباح برای ما حجت است. ■

که بنیان‌گذاران سازمان نوشته‌اند، پر از انحراف است. مورد بعد موضع گیری خود حضرت امام است. بعد از آنکه مجاهدین یک ماه خدمت امام رسیدند، ایشان فرمودند این‌ها به اسلام اعتقاد ندارند، منتها دریافته‌اند که اسلام بیش از هزار و اندی سال است که در رگ و ریشه ملت ایران رخنه کرده و بدون اسلام نمی‌توان در میان مردم ایران نفوذ کرد، از این رو بالای برگ‌ها و نوشته‌ها به نام خدا می‌نویسند، اما موضع‌شان همان مار کسیم است. مسئله سوم اینکه اگر بنیان‌گذاران سازمان واقعا سالم بودند، چنین انحرافات رخ نمی‌داد. طرفداران آن‌ها البته دست و پا زدند تا بگویند کمونیست‌ها در سازمان نفوذ و کودتا کردند و مواردی از این دست که واقعیت نداشت اما تشکیلات انحرافی بود.

اما در مورد آقای هاشمی! بزرگان محکوم به ظواهر هستند. پیامبر خدا درباره طلحه و زبیر عبارت سیف‌الاسلام را به کار بردند. اینکه امام فرمود «میزان حال فعلی افراد است» این برای ما معیار است. ما امروز با بررسی‌هایی که انجام داده‌ایم به این می‌رسیم که ایشان از ابتدا دچار اوجاج بودند، زیرا پایه‌های مواضع سیاسی ایشان بر گرفته از نهضت آزادی و جبهه ملی بوده است. آن زمانی که مبارزه آغاز نشده بود، ایشان با نهضت آزادی و جبهه ملی رابطه نزدیک داشت. فلذا ایشان سازمان را تأیید می‌کنند، علی‌رغم اینکه در زندان مواضع آن‌ها را می‌بینند و با نظرات آن‌ها آشنا می‌شود. ایشان می‌گویند من بعد از کشته شدن احمد رضایی در سازمان، منبر رفتم و گفتم وقتی کسی شهید می‌شود ملائکه بال خود را زیر جسد او می‌گسترانند و او را تا عرش بالا می‌برند. اما سران مجاهدین به ایشان اعتراض کردند! اگر ایشان اهل منطق و درک بود، باید همان وقت متوجه انحراف آن‌ها می‌شد. ایشان در سال ۱۳۵۴ که ما در لبنان با او دیدار کردیم، گفت به امام گفتم من در سال ۱۳۵۳ با یک قصدی از ایران بیرون آمدم. قصدم گرفتن تاییدیه برای مجاهدین بود و امسال با قصد این آمدم که بگویم اشتباه کرده‌ام. این نشان‌دهنده این است که ایشان نه اسلام را به‌درستی دریافته بودند، نه امام را و نه انقلاب را. در جو و موجی قرار گرفته بود که ایشان را حرکت می‌داد. آقای هاشمی بسیار تابع جواس است. امروز هم همین‌طور است. با جو حرکت می‌کند. در نتیجه نمی‌تواند یک انسانی باشد که اعتقاد اصیل به امام و راه ایشان داشته باشد. ایشان از ابتدا نه امام را دقیق شناخته

به امام از طرفداران شریعتی هم گلابه کرد. جریان‌شناسی آقای مصباح فوق‌العاده است. کمتر کسانی در روحانیت داریم که این چنین دقیق جریان‌شناس باشند. نخستین آن‌ها حضرت امام بود. آقای مصباح در جریان‌شناسی کمتر مانندی داشت. آقای مطهری هم در جریان‌شناسی استاد بود. این‌ها خط انحرافی را زود شناختند. آقای هاشمی در سال ۱۳۵۴ که مناققین تغییر ایدئولوژی دادند و تصفیه درون سازمانی کردند، تازه توانست به انحراف آن‌ها پی‌برد.

○ ولی جریان‌شناسی آقای مصباح در سال‌های اخیر این‌گونه نبوده است. ایشان در برخورد با آقای احمدی‌نژاد در ابتدا حمایت‌های عجیبی می‌کند و پس از مدتی خودش از جریان انحرافی نام می‌برد و مواضع گذشته‌اش را به نوعی کمرنگ می‌کند.

این به مواضع آقای احمدی‌نژاد و تفاوت دولت نهم و دهم بازمی‌گردد. در حقیقت انحراف از آقای احمدی‌نژاد بود، نه از موضع گیری آقای مصباح. ایشان احمدی‌نژاد دوره نهم را تأیید کردند. اما بعد از آن احمدی‌نژاد منحرف شد.

○ اگر گفت و گویمان را به سه قسمت درباره آقای مصباح، مجاهدین و آقای هاشمی تقسیم کنیم، شما درباره آقای مصباح مفصل صحبت کردید. من از دو قسمت دیگر دو سوال دارم. شما معتقدید که مجاهدین از ابتدا مناققین بودند و اساسا مجاهدین وجود نداشت. اگر ممکن است سیر مبارزات و فعالیت آن‌ها را قدری برایمان بشکافید. سوال دوم درباره آقای هاشمی است. امام و رهبری تعبیری چون «هاشمی شناسنامه انقلاب است» و... در این باره دارند. این‌ها تعبیر ویژه‌ای درباره ایشان است که نمی‌توان از آن‌ها چشم پوشید. چطور با این جمله‌ها و تعاریف، آقای سیدحمید روحانی می‌گویند فضای آقای هاشمی از ابتدا این‌گونه بوده است؟

مهم‌ترین مسئله در مورد مناققین، آثار آن‌ها مثل تکامل، راه بشر، راه انبیا و... است که امثال حنیف‌نژاد نوشته‌اند. امام هم وقتی آن‌ها را خواندند بر آن حاشیه زدند. اما متأسفانه آن دست‌خط امام را از بین برده‌اند. امام گفتند پس از خواندن آن کتاب فهمیدم که این‌ها به معاد و بهشت و جهنم اعتقاد ندارند و می‌گویند هر چه هست در همین دنیاست. این بهترین سند نمونه برای این است که بنیان‌گذاران این جریان انحراف داشته باشند. چه سندی معتبرتر از اینکه کتاب‌های اولیه

برای لیبرالیست‌ها باشد. اما امروز لیبرالیست‌ها، تسلیم طلب‌ها و مخالفان خط امام، از آیت الله مصباح احساس خطر می‌کنند، چون در برابر سوءاستفاده از خط امام و به انحراف کشاندن یا کمرنگ کردن آن، آقای مصباح چون کوه ایستاده‌اند! لذا باید هم مورد اتهام قرار گیرند.

○ اما صانعی از امام حکم مسئولیت دار ندا باشد! امام فرمود میزان حال فعلی افراد است. افرادی هستند که امروز موضع خنثایی دارند می‌بینید که نه در گذشته آقای هاشمی به منزلت‌شان می‌رود تا بگوید چرا مبارزه نمی‌کنی و نه امروز لیبرالیست‌ها و افراد مخالف امام و انقلاب ایشان را مورد حمله قرار می‌دهند، تا بگویند چرا نقشی در پیشبرد انقلاب نداشته است، چرا زندان نرفته یا جبهه نرفته است. این دست و پا زدن‌ها علیه آقای مصباح نشان از نقش موثر ایشان در پیشبرد مواضع و خط امام و انقلاب و اسلام و پرورش شاگردان راستین داشته و دارد. این درباره بزرگان دیگری چون بهشتی و مطهری هم بود. که همیشه مورد تهمت و مذمت قرار داشتند.

○ فرمودید که آقای مصباح در جریان مبارزه بیشتر معتقد به کار فکری بودند و آقای هاشمی به دنبال کار عملی سیاسی. یکی از محورهای کارنامه علمی آقای مصباح هم منازعه علمی و فرهنگی ایشان با شریعتی است. شهید بهشتی نامه‌ای خطاب به ایشان می‌نویسند و از نحوه موضع گیری و اولویت‌بندی شان برای منازعه با شریعتی در جریان مبارزه انتقاد می‌کنند. این انتقاد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

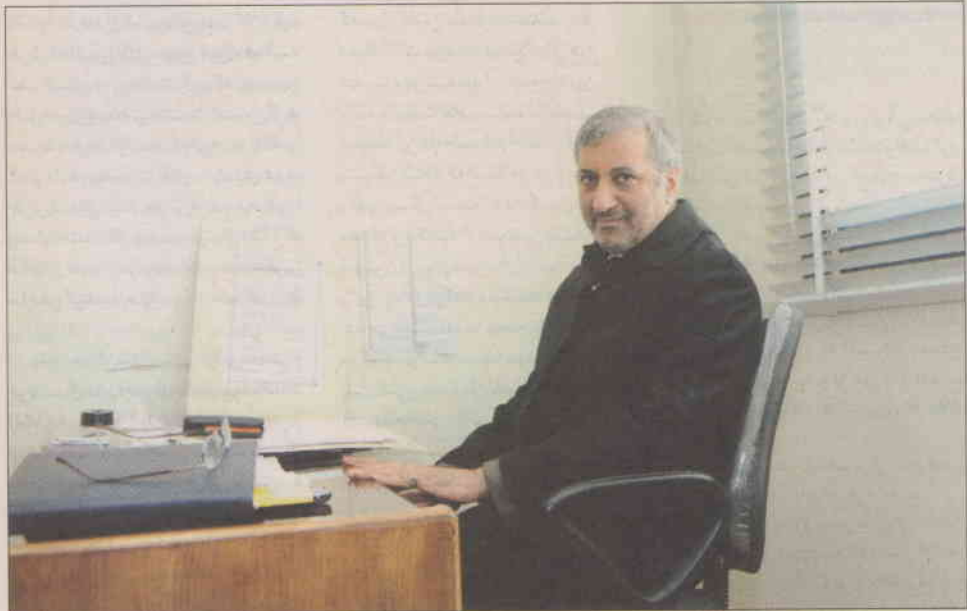
این دلیل بر اشتباه بودن خط آقای مصباح نمی‌شود. آقای مصباح برای خودش کار فکری و علمی انجام می‌داده و تکلیفی نداشته است و آقای بهشتی برای خودش! انتظار نیست که شخصیت‌های روحانی و اساتید حوزه‌ها یکدیگر پیروی کنند.

○ به نظر شما آیا اولویت‌بندی آقای مصباح در دوران مبارزه، برای مواجهه با شریعتی درست بوده است؟

اگر منازعه آقای مصباح با شریعتی وجود نداشت، امروز شاهد تربیت نیروهای حزب‌اللهی نبودیم. ما می‌بینیم کسانی که در خط شریعتی بودند، بعدها سر از نفاق در آوردند. پرورنده‌های اعضای مجاهدین حاوی این نکته است که اکثر آن‌ها می‌گویند ما اول به مسجد رفتیم و مبارز شدیم، بعد از آن به حسینیه ارشاد رفتیم، ضدآخوند شدیم و به عضویت سازمان درآمدیم! چه کسی توانست این خطر را تا حدی رفع کند؟ آقای مصباح! همین بلا بر سر آقای مطهری هم آمد. ایشان در نامه‌ای که به امام می‌نویسد از حمله گروه‌های مختلف گلابه می‌کند. دلیلش هم این بود که در برابر مناققین ایستاد. مطهری در مقابل شریعتی هم ایستاد و در نامه‌اش



در حقیقت انحراف از آقای احمدی‌نژاد بود، نه از موضع گیری آقای مصباح. ایشان احمدی‌نژاد دوره نهم را تأیید کردند. اما بعد از آن احمدی‌نژاد منحرف شد.



مگر همه مبارزان مجاهدین خلق بوده‌اند؟ اگر ایشان به این دو نکته پاسخ دهند حقیقت روشن می‌شود. بنابراین در جمع‌بندی باید به این دو نکته توجه داشت که مجاهدین خلق در آن دوران جریان شناخته شده برای خواص هستند، منحرف نیستند و یک گروه مخفی مسلح به‌شمار می‌آیند که کمک به این گروه و عنوان کردن آن در مجالس خصوصی ارزش بود و نه انحراف. نکته دوم اینکه مگر تمام مبارزه در مجاهدین خلق خلاصه می‌شد که آقای مصباح مبارزه را به‌خاطر حضور آن‌ها ترک کرده است؟! نکته سوم اینکه اگر ایشان مبارزه را ترک نکرده، اعلام کنند که در این ۱۰ سال چه کار می‌کرده‌اند؟ نکته پایانی و آخر اینکه قاعدتا شناخت تاریخ و حقایق و واقعیت تاریخی بسیار سخت است و باید دقت شود که تاریخ توسط هیچ جریانی مصادره به مطلوب نشود. هم‌چنین برای پذیرش هر واقعیتی چه از طرف آقای هاشمی و چه از طرف دیگران، باید قرینه‌های مثبت تاریخی را پیدا کرد و من نیز با این قرینه‌های تاریخی می‌گویم که صحبت‌های آقای مصباح صحت ندارد. اولاً اینکه قهر اتفاق افتاده، دوم اینکه در ۱۰ سال گذشته شده علائمی از مبارزه ایشان دیده نمی‌شود. سوم آنکه نفر سومی در این ملاقات بوده که نمی‌توانسته به این جریان عکس‌العملی نشان ندهد، اگر چه اکنون به‌دلیل جایگاه و مصالح رهبری حرفی نزده‌اند، اما درک این قضیه مشکل نیست.

○ آیت‌الله هاشمی در این خاطره نامی از آقای مصباح به میان نیاوردند و موضوع زمانی به تیتراژ یک رسانه‌ها تبدیل شد که پاسخ آیت‌الله مصباح به آن خاطره را در پی داشت. علت بروز این عکس‌العمل را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من تصور می‌کنم آقای هاشمی رعایت خیلی از افراد را می‌کنند. آقای هاشمی از افراد دیگری که در جریان مبارزه و جنگ، مواردی داشته‌اند، نکاتی دارد که آن‌ها را در پرده مطرح می‌کند و اهل افشاگری نیست و به حفظ شخصیت افراد توجه دارد. مگر آنکه بخواهند دین تاریخی را ادا کنند و بیان این موضوع نیز ادای دین تاریخی بود و اگر این حرف‌ها را بیان نکنند، نقش تاریخی خودشان را ادا نکرده‌اند. ○ آیت‌الله مصباح در سایت خود به این نکته اشاره کرده‌اند که رهبری در این جلسه سخنی به میان نیاوردند و سکوت کرده‌اند. آیا این سکوت را دلیلی بر

است. من بدون آنکه قصد حمایت از آقای هاشمی را داشته باشم به‌عنوان کسی که تاریخ انقلاب را مطالعه کرده و درس داده عرض می‌کنم، اینکه مجاهدین خلق بعد از سال ۱۳۴۶ را با مجاهدین خلق سال ۱۳۴۵-۱۳۴۶ یکی بدانیم نه تنها مغالطه تاریخی، بلکه فریب افکار عمومی است. نکته بعدی این است که آقای مصباح براساس نظر شخصی خود می‌توانستند مبارزه کنند یا نکنند اما سوال این است که مگر تنها مجاهدین خلق همه‌کاره مبارزه بوده‌اند؟ مجاهدین خلق بخشی از مبارزه در گروه‌های مسلح بوده که به‌صورت غیر مردمی و جریانی مخفی و منشعب از نهضت آزادی، بوده است.

طی مبارزه، امام خمینی (ره) در دوره‌ای از ترکیه به عراق تبعید شده و محور و کانون مبارزه است و آقای هاشمی، آقای مصباح را برای نفس مبارزه دعوت کرده‌اند. حال اگر کمک به گروه‌های مسلح نیز بوده بخشی از مبارزه است. چرا آقای مصباح از سال ۱۳۴۵ به بعد عکس‌العملی در رابطه با مبارزه نداشته و به‌خصوص در باره چراغانی نیمه شعبان، که امام خمینی نیز به آن اشاره کردند، ایشان باید به این مسئله تاریخی پاسخ دهند به‌جای اینکه مغالطه تاریخی کنند، باید جواب دهند که اگر مبارزه را حرام نکرده‌اند چه کاری در این سال‌ها انجام داده‌اند. هم‌چنین پاسخ به این سوال برای افکار عمومی مهم است که

بررسی دو روایت از یک دیدار در گفت‌وگو با
غلامعلی رجایی، مشاور فرهنگی رئیس مجمع تشخیص مصلحت

آیت‌الله هاشمی و آیت‌الله خامنه‌ای هم‌موضع بودند

نقل یک خاطره از سوی آیت‌الله هاشمی در دیدار با خانواده شهید قدوسی موجب شد تا آیت‌الله مصباح یزدی که نامش در این خاطره ذکر نشده بود، به دنبال نفی مسائل مطرح شده در آن برآید. در نقل این خاطره به حرام دانستن مبارزه از سوی آیت‌الله مصباح یزدی و قهر ۱۰ ساله مقام معظم رهبری با ایشان اشاره شده است. آیت‌الله مصباح نیز در مقام پاسخ به نقل خاطره آیت‌الله هاشمی در سایت خود موضوعاتی را مطرح کرده‌اند که با آنچه که ابتدا از سوی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام مطرح شده، متفاوت است. برای ارزیابی درستی و نادرستی موضوعات مطرح شده در این زمینه با دکتر غلامعلی رجایی، مشاور فرهنگی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت‌وگو کردیم که متن کامل آن را در ادامه می‌خوانید.

دنبال قرینه‌ها بود. به‌نظر من لازم است به جز این دو شخص، از اطلاعات کسان دیگری که در این رابطه خاطرمای دارند، استفاده شود. نکته دوم این است که بحثی که آقای هاشمی در رابطه با ترک مبارزه و حتی حرام دانستن آن توسط آقای مصباح مطرح کرده‌اند مربوط به سال ۴۴ است که مجاهدین خلق آن زمان منافی نبودند و این یک مغالطه تاریخی

○ نقل قول خاطره از جانب آقای هاشمی و آقای مصباح به‌نظر می‌رسد دارای تناقض در برخی جزئیات است. صحت و سقم این خاطره را چگونه تحلیل می‌کنید؟
به‌عنوان نکته اول باید گفت یکی از مشکلات مباحث تاریخی این است که وقتی دو طرف از یک جلسه دو حرف متفاوت می‌زنند باید



نیم‌نگاهی به روایت تاریخی هاشمی رفسنجانی در گفت‌وگو با عباس سلیمی نمین

حساسیت امام به مجاهدین بیشتر از مصباح بود!

«حرمت مبارزه»، آری یا نه؟ این سرخط یکی از مهم‌ترین اخبار هفته گذشته در حوزه سیاست داخلی و تاریخ انقلاب اسلامی بود. منازعه‌ای که یک سر آن رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و سر دیگر آن عضو مجلس خبرگان رهبری و پدر معنوی جبهه پایداری انقلاب اسلامی بود. آیت‌الله اکبر هاشمی در ضمن خاطره‌ای که در دیدارش با بیت شهید قدوسی بازگو کرده بود، با کنایه و نه با صراحت، آیت‌الله مصباح یزدی را خطاب قرار داده بود و این خود آیت‌الله مصباح بود که افشای هویت ضمنی‌اش را از جح دانست و دیگر سوی طناب خاطره‌گویی از دوران مبارزات را در دست گرفت. در

همین راستا به سراغ عباس سلیمی نمین، مدیر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران رفتیم تا نظری را در این رابطه جو یا شویم.

نبود ولی این مطلب را به صورت عمومی عنوان نمی‌کرد و تنها به صورت خصوصی این مطلب را به یاران خود گوشزد می‌کرد که من اعتقادی به مبارزه مسلحانه برای تغییر شرایط در ایران ندارم. غیر از امام عمده شخصیت‌های دیگری که در مسیر مبارزه قرار داشتند، به نوعی به گروه‌هایی که به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند نیز کمک می‌کردند. بنابراین نباید به بهانه انحرافات مجاهدین خلق کل مبارزه در قیل از انقلاب نفی می‌شد اما می‌توان به حرکت مسلحانه و برخی انحرافات فکری که در یک مقطعی ایجاد شد، انتقاد کرد. متأسفانه از دهه ۳۰ تا دهه ۵۰ برخی

مبارزه سیاسی و فرهنگی و چه مبارزه مسلحانه اختلاف بود. عمده افراد مبارز از شقوق مختلف مبارزه دفاع می‌کردند چراکه قائل بودند باید با تمام توان با سلطه صهیونیست‌ها بر کشور مقابله کرد؛ همگی بر اساس آموزه‌های اسلامی بر این اعتقاد بودند که نباید برتری صهیونیست‌ها بر خودمان را در ایران پذیرا باشیم. ورود صهیونیست‌ها به صحنه قدرت در ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد به شدت گسترش پیدا کرد و به تبع آن‌ها بهایی‌ها بر شئون مختلف جامعه ما مسلط شدند. اما در مورد بحث مبارزه مسلحانه باید بگویم امام خمینی (ره) به آن معتقد

صحت و سقم نقل خاطره آیت‌الله هاشمی از آیت‌الله مصباح را چگونه تحلیل و بررسی می‌کنید؟

جناب آقای هاشمی رفسنجانی در این زمینه اظهاراتی داشتند که به برخی از شخصیت‌ها برمی‌گردد و علی‌القاعده خود این شخصیت‌ها باید در خصوص صحت و سقم موضوع اظهار نظر کنند زیرا مسئله در محدوده‌ای صورت گرفته و چندین نفر برای دیگران قابل تحقیق نیست. لذا اگر من بخواهم در این خصوص اظهار نظر کنم، اظهار نظری کلی خواهد بود. قیل از انقلاب بین جریان‌های مختلف مذهبی در زمینه دفاع از مبارزه، چه

مخالفت ایشان با صحبت‌های آقای هاشمی قلمداد نمی‌کنید؟

وقتی که رهبری و آقای هاشمی از تهران حرکت می‌کنند، مشخص است برای چه کاری می‌روند و اینکه جلسهای که چند ساعت به طول انجامیده مگر می‌شود کسی در طول این مدت ساکت باشد و حرفی نزند. مخصوصاً نباید فراموش کرد که آیت‌الله هاشمی و آیت‌الله خامنه‌ای در کار مبارزه هم‌موضع بودند و آیت‌الله خامنه‌ای می‌توانستند مخالفت خود را با آقای هاشمی مطرح کنند. از نظر عقلی هم نمی‌توان پذیرفت که کسی چند ساعت در جلسهای بنشیند و یک کلمه حرف نزند و از تهران نیز به همین قصد حرکت کرده‌اند. این قهر نیز مسلم است. آقای مصباح دلیل بیاورند که آیت‌الله خامنه‌ای آن زمان و نه رهبری حال حاضر با ایشان قهر نکرده است. آقای مصباح بیان کنند که بعد از این جلسه و در قهر ۱۰ ساله، چند ملاقات با مقام معظم رهبری داشته‌اند و این بهترین دلیل است و اگر ثابت شود باید مشخص شود که چرا ۱۰ سال دو عالم روحانی با هم ارتباط نداشته‌اند. دلیل آن همین مسئله‌ای است که آقای هاشمی مطرح کرده‌اند و گزینه دیگری نمی‌ماند. با یک مثال ثابت کنند که قهر نبوده و این جلسه غیر از بیان مبارزه بوده است.

با فرض درست‌ی ادعای آقای هاشمی، تحلیل‌تان از دلایل قهر ۱۰ ساله مقام معظم رهبری با آیت‌الله مصباح چیست؟

اینکه قهر ۱۰ ساله اتفاق افتاده مسلم است و آقای مصباح باید دلیل بیاورد که در این ۱۰ سال نه تنها قهر نبوده، بلکه در جریان مبارزه بوده و با انقلابیون ارتباط و جلسات و تعامل داشته است. اگر ایشان نمی‌خواستند به مجاهدین خلق کمک کنند می‌توانست به بقیه گروه‌های مبارز کمک کند و اکنون همان موارد را برای سابقه مبارزاتی خود بیان کند.

آیا فکر می‌کنید مطرح شدن این مسائل و ادعای مطرح‌شده مبنی بر نداشتن نقش مبارزاتی آقای مصباح در جریان پیروزی انقلاب اسلامی، در چند سال اخیر ارتباطی به حمایت آقای مصباح از دولت نهم و دهم و مواضع ایشان در دوره دوم خرداد دارد؟

دولت نهم و دهم تمام شده است و جریان دولت نهم و دهم با این مسائل زنده نمی‌شود؛ زیرا جریان غیراصیلی بود که به انقلاب تحمیل شد و دفن شد. به نظر من جریان انحرافی غذایی بود که معده انقلاب آن را دفع کرده، هر چند دیر

زده بین

○ قبل از انقلاب بین جریان‌های مختلف مذهبی در زمینه دفاع از مبارزه، چه مبارزه سیاسی و فرهنگی و چه مبارزه مسلحانه اختلاف بود. عمده افراد مبارز از شقوق مختلف مبارزه دفاعی می‌کردند.

○ ورود صهیونیست‌ها به صحنه قدرت در ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد به شدت گسترش پیدا کرد و به تبع آن راه‌هایی هابیر شئون مختلف جامعه ماسلط شدند.

○ نیاپد به بهانه انحرافات مجاهدین خلق کل مبارزه در قبل از انقلاب نفی می‌شد اما می‌توان به حرکت مسلحانه و برخی انحرافات فکری که در یک مقطعی ایجاد شد، انتقاد کرد.

○ دشمن تلاش داشت در صفوف نیروهای مذهبی چند پارچگی ایجاد کند و اولویت‌های ما را در مبارزه با سلطه بیگانه دچار خدشه کند.

○ آقای مصباح تمام توان خود را در ضدیت با دکتر شریعتی مصروف می‌داشت، یعنی لحظه‌ای از اینکه دکتر شریعتی را بگوید دور نمی‌شد.

○ آقای مصباح آن زمان در تشخیص اولویت‌ها بدون ایراد نبوده‌اند، در صورتی که دیگر یاران امام سعی داشتند از موضع دوستانه و مشفقانه دکتر شریعتی را متوجه‌ی خطاهایش کنند.

○ حساسیت امام نسبت به مجاهدین خلق بسیار بیشتر از آقای مصباح بود. آن زمانی که بسیاری از شخصیت‌های سیاسی نسبت به متون فکری مجاهدین خلق حساسیت نداشتند، بنیانگذار انقلاب حساسیت جدی داشتند.

داشتند را هرگز فراموش نمی‌کنیم. ضمن اینکه ما در این زمینه‌ها باید بین افراد از لحاظ تیزبینی تفاوت قائل شویم. هیچ کدام از یاران امام مانند ایشان در زمینه مسائل سیاسی تیزبین و هوشیار نبودند. همه این افراد یاران امام بودند اما نمره تیزبینی هر کدام از آن‌ها متفاوت از دیگری است. باید دانست نمره این افراد با هم برابر نیست. ضمن اینکه ملاک حال افراد است. خطاها و قوت‌ها نباید چنان پرتنگ شوند که از حال امروز افسراد غافل شویم. شخصیتی می‌تواند در گذشته بسیار خوش درخشیده باشد اما امروز چندان عملکرد مطلوبی از خود ارائه نکند و به عکس. بنابراین ما ضمن اینکه از تاریخ کسب تجربه می‌کنیم، در گذشته نیز متوقف نمی‌شویم. مطالعه در مسائل تاریخی باید بتواند در شناخت بهتر امروز افسراد، ما را یاری کند.

گذاشتند. البته در مورد مجاهدین خلق نیز برخی شخصیت‌ها خیلی سعه صدر داشتند از جمله آقای هاشمی رفسنجانی. برای مثال آقای لاهوتی، پدر دامادهای آقای هاشمی، بعد از انقلاب با مجاهدین خلق مرتبط شدند اما موضع قاطعی در قبال آن اتخاذ نشد. با وجود این هیچ کدام از این موارد موجب نمی‌شود که به کلیت مبارزه جدی نداشته باشیم یا کلیت مبارزه را تحت تاثیر مسائل فرعی قرار دهیم.

○ از بعد تاریخی فکر می‌کنید روایت کدام یک از طرفین با توجه به نکات و مباحثی که هر دو طرف مطرح کرده‌اند به واقعیت نزدیک‌تر باشد؟

به نظر من روایت آقای هاشمی در مجموع به واقعیت و حقیقت نزدیک‌تر است. البته به این معنی نیست که آقای هاشمی رفسنجانی در خصوص مجاهدین خلق دقیقاً همان مواضع امام خمینی (ره) را دنبال کرده‌اند. اما نمی‌توان به همه حمایت‌ها از مجاهدین خلق در قبل از انقلاب ایراد گرفت. قبل از انقلاب تا زمانی که مجاهدین خلق مارکسیست شدن خود را اعلام نکرده بودند، برخی تنها تصور می‌کردند که آن‌ها ایرادهایی دارند اما می‌توان به آن‌ها نزدیک شد؛ مانند مرحوم طالقانی. عالم برجسته‌ای که دیرتر از همه از مجاهدین خلق دل کند و دیرتر از همه از راه این افراد ناامید شد.

نمی‌توان چندان به این قضیه ایراد گرفت. ایشان تا آخرین لحظه معتقد بود می‌توان آن‌ها را از برخی خطاهایشان دور کرد و تلاش می‌کرد که بر روی آن‌ها تاثیر بگذارد اما در نهایت در نماز جمعه اعلام کرد که من از شما ناامید شده‌ام و از مجاهدین خلق تبری جست. با اینکه مرحوم طالقانی دیرتر از همه از مجاهدین دوری جست، آیا امام خمینی (ره) این مسئله را خطای فاحشی دانستند که منجر شود به اینکه با آقای طالقانی ارتباط خود را قطع کنند یا ایشان را از خود برانند؟ امام خمینی (ره) چنین کاری نکردند. آن تعاریف خاص و ویژه که امام از آیت‌الله طالقانی

رهبری با آقای مصباح و کدورت ۱۰ ساله در این زمینه بیان داشته‌اند، اطلاع ندارم.

○ آیت‌الله مصباح در نقلی که از این خاطره داشتند، این‌گونه بیان کرده‌اند که رهبری هر چند در این جلسه حضور داشتند، اما سخنی به زبان نیاورده‌اند و کلامی در این باره صحبت نکرده‌اند. آیا این سکوت رهبری دلیلی بر مخالفت ایشان با صحبت‌های آقای هاشمی است؟

نمی‌دانم. از آن جلسه خصوصی اطلاع ندارم و نمی‌توانم در این زمینه قضاوتی به صورت مشخص داشته باشم.

○ قبل از اعلام رسمی موضع مجاهدین و مارکسیست شدن آنان به صورت رسمی، بسیاری از شخصیت‌های فعال در انقلاب مانند شهید مطهری فعالیت آن‌ها را با یکوت نکرده بودند. دلیل مخالفت آیت‌الله مصباح در آن برهه با تشکیلات مجاهدین چه بود؟

آن زمان نیز مجاهدین خلق انحراف فکری داشتند اما این شخصیت‌ها مجاهدین را با یکوت نکرده بودند زیرا تلاش داشتند بر آن‌ها تاثیرگذار باشند. جوانانی عبور جذب این گروه شده بودند و مقام معظم رهبری و سایر شخصیت‌ها تلاش می‌کردند که این جوانان را که عضو مجاهدین شده بودند از لغزش حفظ کنند و بر آن‌ها تاثیر بگذارند. برخی شخصیت‌ها مانند آیت‌الله مهدوی کنی با این جوانان ارتباط داشتند و سعی در تاثیرگذاری داشتند. نکته دوم این است که من با فرمایش



مرحوم طالقانی، عالم برجسته‌ای که دیرتر از همه از مجاهدین خلق دل کند و دیرتر از همه از راه این افراد ناامید شد. نمی‌توان چندان به این قضیه ایراد گرفت

نیروهای مسلمان تحت تاثیر فضای خاصی قرار گرفتند که مارکسیسم آن را بر کل جهان حاکم کرده بود؛ یعنی در مقطعی مبارزه علیه آمریکا و سرمایه‌داری تحت تاثیر شیوه‌ها و روش‌های مارکسیست‌ها در جهان قرار گرفت. طبیعتاً برخی از نیروهای سیاسی در داخل ایران نیز تحت تاثیر این امر قرار داشتند؛ بعداً عده‌ای خودشان را اصلاح کردند و عده دیگری در این انحراف پایداری کردند و به این مسئله ختم شد که به طرف مارکسیست‌ها رفتند. اما این مسائل نباید منجر به نفی کلیت مبارزه می‌شد کم‌اینکه بعضی‌ها کل مبارزه را نفی کردند، حال پرسش اینجاست که آقای مصباح در این زمینه چگونه عمل کرد؟ تا جایی که من اطلاع دارم آقای مصباح در سال ۴۲ یکی از ارکان در کمیته برنامه‌ریزی مبارزه بودند اما بعدها در یک سری از مسائل دچار مشکل شدند؛ یکی از آن موارد تشخیص اولویت‌هاست. دشمن تلاش داشت در صفوف نیروهای مذهبی چند پارچگی ایجاد کند و اولویت‌های ما را در مبارزه با سلطه بیگانه دچار خدشه کند. به عنوان مثال می‌توان به دعوی مخالفان و موافقان شریعتی اشاره کرد. در این زمینه بنیانگذار انقلاب معتقد بود که ما نباید اصلاً وارد این دعوا شویم. این دعوا، دعوی‌ای است که رژیم پهلوی مایل است ما را وارد آن کند. در حالی که شهید بهشتی و آیت‌الله خامنه‌ای و سایر یاران امام در این زمینه پخته‌تر عمل می‌کردند، آقای مصباح تمام توان خود را در ضدیت با دکتر شریعتی مصروف می‌داشت. یعنی لحظه‌ای از اینکه دکتر شریعتی را بگوید دور نمی‌شد. من نمی‌خواهم بگویم دکتر شریعتی اشکالی در تولیدات فکری نداشت، بلکه در این زمینه قطعاً دکتر شریعتی دچار اشکالاتی بود اما اینکه اولویت را در حرکت خودمان تلاش در راستای مقابله با دکتر شریعتی قرار دهیم، امام خمینی (ره) این مسئله را قبول نداشتند و معتقد بودند باید در این زمینه بسیار مراقب باشیم که بازی دشمن را نخوریم و از مبارزه با دشمن دور نشویم و در واقع مسائل فرعی برای ما مسائل اصلی نشود. آقای مصباح در این زمینه بیشتر توان خود را در مقابله با شریعتی قرار دادند در حالی که امام معتقد بودند ما نباید وارد این بازی‌ها شویم. آقای مصباح آن زمان در تشخیص اولویت‌ها بدون ایراد نبوده‌اند، در صورتی که دیگر یاران امام سعی داشتند از موضع دوستانه و مشفقانه دکتر شریعتی را متوجه برخی خطاهایش کنند. البته بنده از درستی یا نادرستی آنچه که آقای رفسنجانی مبنی بر قهر مقام معظم